



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

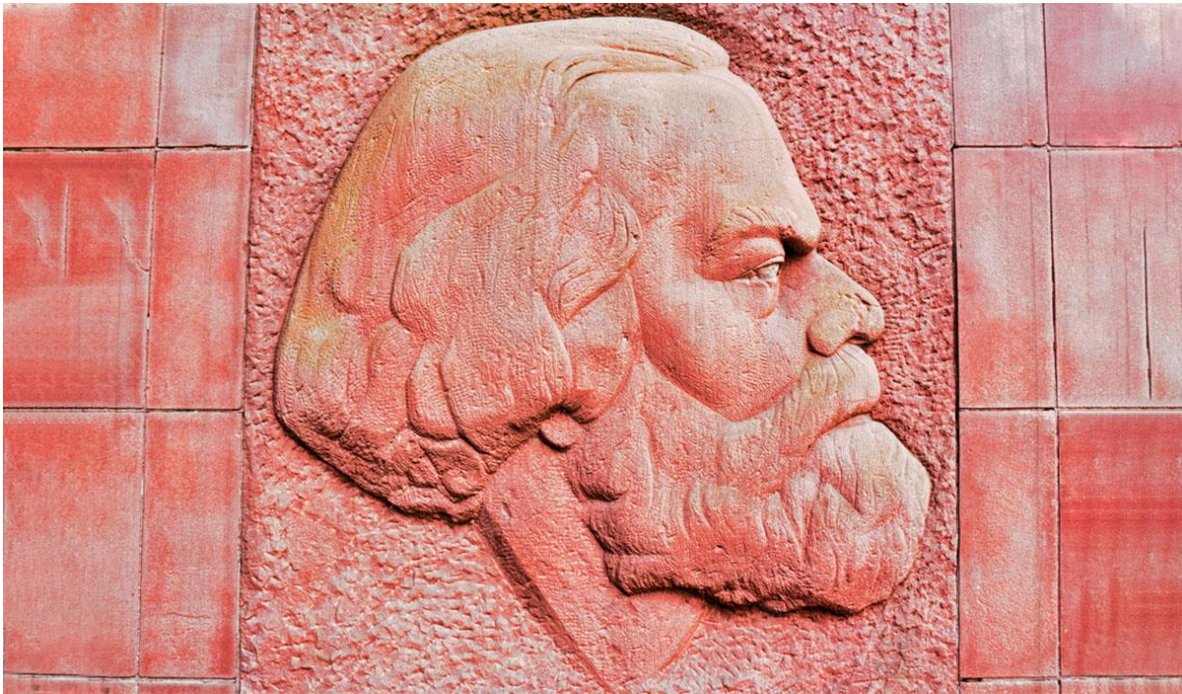
## چهار سطح انتزاع مفهوم سرمایه نزد مارکس

یا آیا می‌توانیم گروندریسه را پیشرفته‌ترین روایت نظریه‌ی مارکس

درباره‌ی سرمایه بدانیم؟

روبرتو فینچی

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی



اردیبهشت ۱۴۰۲

مارکس مطالعات اقتصادی‌اش را در پاریس در ۱۸۴۴ آغاز کرد. اما تازه در اواخر دهه‌ی ۱۸۵۰ نخستین پیش‌نویس یک پارچه‌ی نظریه‌اش را درباره‌ی سرمایه نوشت: **دست‌نوشته‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۷** (که عموماً به نام **گروندریسه** معروف است). پژوهش متن شناختی نشان داده است که مارکس قبل از این زمان هنوز به ایده‌های ریکاردو گرایش داشت [۱]، یا فقط به موضوعاتی مرتبط با «رویه و ظاهر» می‌پرداخت؛ [۲] او خطوط کلی یک پارچه‌ی اقتصاد سیاسی‌اش را نوشت. «پژوهش» در **دست‌نوشته‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۷** ادامه یافت، اما در این متن «ارائه» نیز آغاز شد. [۳]

مارکس در این دست‌نوشته‌ها به تدریج ساختار کل «سرمایه» را تعریف کرد؛ بنابراین دست‌نوشته‌های یادشده نقطه‌عطفی به شمار می‌آیند و بر موضوعیت‌شان باید تأکید کرد. با این همه، این فرایند با **گروندریسه** پایان نیافت: بخش‌های مرتبط نظریه هم در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱** (به ویژه با ارجاع به مفاهیم ارزش‌های بازار و قیمت‌های تولید)، [۴] و هم در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۳** که ما در آن یگانه شرح گسترده‌ی اعتبار و سرمایه‌ی مجازی را در اختیار داریم، تغییر کرد و بهبود یافت. علاوه بر این، تمایز واژگانی و مفهومی مناسبی میان ارزش، ارزش مصرفی و شکل ارزش به‌عنوان بخشی از نظریه‌ی «کالا» («شکل سلولی اقتصادی») فقط در ویراست دوم آلمانی مجلد اول **سرمایه** (در ۱۸۷۳-۱۸۷۲، ولو این که بالقوه از زمان **دست‌نوشته‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۷** در نظر گرفته می‌شد) ساخته و بافته شد. [۵]

با این همه، به‌رغم تلاش‌های مارکس، کل نظریه‌اش، به ویژه‌های پاره‌های مرتبط با مجلد‌های دوم و سوم، موضوعی نیمه‌تمام باقی ماند. متن‌شناس‌ها نشان داده‌اند که ویراستاری انگلس در بهترین حالت تلاشی خوب برای **به پایان رساندن** پیش‌نویس‌های مارکس بود، پیش‌نویس‌هایی که به نظر مولف مطلقاً نمی‌توانست منتشر شود چرا که لازم بود پروراندن شوند. [۶] به مدد ویراست انتقادی جدید می‌دانیم که نظریه‌ی مارکس درباره‌ی سرمایه را فقط هنگامی می‌توان بفهمیم که این انبوه مطالب ناتمام را به‌عنوان یک کل در نظر بگیریم و به‌طور خاص به مرحله‌های متفاوت تکوین و بسط آن دقت کنیم. [۷]

برخی از پژوهش‌گران در مجادلات سنتی خاطر نشان کرده‌اند که **گروندریسه** باید جایگاه برجسته‌ای در تفسیر اندیشه‌ی مارکس داشته باشد، زیرا او در آن برخی نکات نظری را که بعدها کنار گذاشت مطرح کرد. در آلمان به اصطلاح جریان **خوانش جدید** (neue Lektüre) و به‌ویژه مولفانی مانند بک‌هاوس و رایشلت

ادعا کردند که می‌توان شرح دیالکتیکی مناسب از مقولات را فقط در آن متن یافت، چرا که انسجام منطقی در نوشته‌های بعدی سست شد. [۸] به دلایلی دیگر و با اهدافی دیگر، دیدگاه «کارگرایی» در این نظر سهیم است که **گروندریسه** به‌ویژه با توجه به مبارزه‌ی طبقاتی و سوژه‌های آنتاگونیست مطالب «بیش‌تری» از **سرمایه** دارد.

من در این فصل می‌کوشم نشان دهم که مارکس چگونه به نحو **موفقیت‌آمیزی** نظریه‌ی خود را پس از **گروندریسه** بهبود بخشید تا دقیقاً بر برخی مشکلاتی که ناشی از **بسط دیالکتیکی ناکافی** مقولات در **دست‌نوشته‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۸** بود چیره شود. این فصل اساساً به مجادلات آلمانی می‌پردازد (مجادلاتی که من به رغم برخی مخالفت‌ها با آن همدلی دارم)، اما فکر می‌کنم که به دلایل ضمنی، مواضع کارگرگرای نیز باید بررسی شوند (مواضعی که به نظر من در ارتباط با برخی تعریف‌های پایه‌ای خطا هستند). [۹]

**خوانش جدید** که پیش‌تر ذکر شد اساساً به شکل ارزش پرداخته و «تحویل» (reduction) ادعا شده در رابطه با دیالکتیک را با ارجاع به این موضوع بررسی کرده است. پژوهش‌گران آلمان شرقی و مسئول ویراست انتقادی جدید با آنان مخالفت کردند و ادعا کردند که فقط در ویراست دوم آلمانی **سرمایه**، مارکس پی‌گیرانه تفاوت بین ارزش و شکل ارزش را تعریف و بدین‌سان تکوین و بسط شکل ارزش را کامل کرد. [۱۰] اگرچه می‌پذیرم که روایت «نهایی» مسائلی را در زمینه‌ی رابطه‌ی «امر منطقی» و «امر تاریخی» ارائه می‌کند، شواهد نشان‌داده‌شده از سوی متن‌شناسان به نظر من بهبودی واقعی را در **سرمایه** اثبات می‌کند. [۱۱] نمی‌خواهم به جزئیات این بحث در این‌جا بپردازم. اما مایلم از زاویه‌ای روش‌شناسی خاطر نشان کنم که به نظرم ممکن نمی‌رسد که واکاوی تحویل دیالکتیک را فقط به شکل ارزش محدود کرد؛ ما باید هم‌چنین مفهوم «سرمایه به‌طور عام» و رابطه‌ی آن را با سایر اجزای نظریه در نظر بگیریم که در **گروندریسه** کنار گذاشته شده‌اند. در جهان انگلیسی‌زبان، تحقیق معروف روسدولسکی درباره‌ی «سرمایه به‌طور عام» عموماً در حکم واپسین کلام درباره‌ی این موضوع پذیرفته شد. به نظر او، «سرمایه به‌طور عام» فقط نوعی نردبان روش‌شناسی مفیدی بود، ضمن آن که بر نقش محوری سرمایه‌ی صنعتی نور می‌تاباند. اما هنگامی که شرح واقعی به سطوح مشخص‌تری مانند رقابت و اعتبار پیش می‌رود، می‌توان آن را کنار گذاشت. این سطوح مشخص در نظریه

گنجانده شدند از شرح مضاعف بخشی اساسی و تکرار آن در بخشی غیراساسی اجتناب شود. بنابراین، «سرمایه به طور عام» در طرح نهایی گنجانده نمی‌شد.

این موضع در بحث‌های آلمانی، به ویژه در دو مطالعه‌ی مهم مولر و شوارتز، به مصاف طلبیده شد. حتی اگر نتایج آن‌ها در موضوعات مرتبط متفاوت باشد، هر دو مطالعه در این ایده سهیم‌اند که «سرمایه به طور عام» ابداً کنار گذاشته نشد بلکه فقط از نو تعریف شد زیرا رابطه‌اش با رقابت و سایر اجزای مشخص‌تر نظریه تغییر کرد. حتی با اینکه چند مقوله‌ی مشخص دیگر در چارچوب عامیت گنجانده شد، دلالت بر آن نمی‌کند که مفهوم عامیت به این معنا کنار گذاشته شد. ما باید بفهمیم چرا چند بخش گنجانده شدند و چگونه این امر را می‌توان توجیه کرد. نمی‌توانم در این جا وارد بحث آن‌ها شوم. [۱۲] در عوض این فصل تلاشی است برای پاسخ به آن پرسش‌ها به شیوه‌ای متفاوت. نقطه آغاز من نتیجه‌گیری شوارتز است: «سرمایه به طور عام» هنوز پس از **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱** عمل می‌کند، گرچه تقریباً به صراحت بیان نمی‌شود و ما باید توضیح دهیم که چرا و چگونه به‌ویژه انباشت در چارچوب عامیت گنجانده شد.

یک نکته‌ی مقدماتی: نقطه آغاز این بحث تلویحاً یا صراحتاً این پرسش بود: «چه نوع رابطه‌ای بین سرمایه به طور عام و رقابت وجود دارد؟» [۱۳] من فکر می‌کنم این نقطه آغاز گمراه‌کننده است زیرا به واقع فقط دو سطح از انتزاع وجود ندارد. بنا به مبسوط‌ترین طرح‌هایی که مارکس در دهه‌ی ۱۸۵۰ ریخت (به ویژه در C، E و F)، مفهوم سرمایه به **چهار** سطح از انتزاع تقسیم می‌شود: یک نوع سطح صفر یا «گردش ساده»؛ سطح نخست که «عامیت» (generality) نامیده می‌شود؛ سطح دوم که «خاص‌بودگی» (particularity) نامیده می‌شود؛ و سطح نهایی که «تکینگی» (singularity) نامیده می‌شود. مارکس با ارائه‌ی این طرح آشکارا به تقسیم «آموزه‌ی مفهوم» هگلی ارجاع می‌دهد. [۱۴] برای پرداختن به موضوع انسجام سراسری این تقسیم‌بندی و معضلات ویژه‌ی مرتبط با «سرمایه به طور عام»، ما باید این بازسازی را انجام بدهیم که چگونه همه‌ی این مقولات در آغاز تعریف شدند و چگونه چارچوب آن‌ها تغییر کرد، در حالی که نظریه از طریق پیش‌نویس‌های گوناگون ساخته و بافته می‌شد. کتاب مربوط به سرمایه گمان می‌رود نخستین کتاب در طرح شش کتاب باشد (بنگرید به ضمیمه). مارکس در نامه‌ای به لاسال [طرح D]، که در آن جا این طرح مربوط به شش کتاب را ارائه کرد، نوشت که کتاب I درباره‌ی **سرمایه** دارای فصل‌های مقدماتی است. در نامه‌ی دیگری به لاسال [طرح E] تصریح کرد که این «فصل‌های مقدماتی» همانا ارزش و پول هستند، یعنی

پیش‌فرض‌هایی برای سرمایه به طور عام، که همان‌طور که در طرح قبلی دیدیم، متعین هستند. بنابراین، پیش از شرح سرمایه باید نوعی «قالب مقدماتی» وجود داشته باشد، گردش ساده‌ای که پیش‌فرضی نامیده می‌شود که متضمن چیزهایی است. [۱۵] مارکس در نامه‌ای به انگلس [طرح F]، درباره‌ی تقسیم‌بندی بیش‌تر کتاب مربوط به سرمایه نوشت، و اگر چه از کلمات خاص‌بودگی (particularity) و تکینگی (singularity) استفاده نکرد، به دقت موضوعاتی را ذکر کرد که باید در این بخش‌ها به آن‌ها می‌پرداخت: به ترتیب رقابت و سرمایه‌ی اعتباری/سهامی. همین ساختار را، اگرچه درون طرح کلی متفاوت دیگری، می‌توان در سه مجلد **سرمایه یافت.**

## ۱. عامیت و خاص‌بودگی سرمایه

«سرمایه به‌طور عام» باید بخش اول نخستین کتاب باشد. [۱۶] اما این طرح با بسط نظریه دستخوش تغییراتی چشم‌گیر، گرچه نه ریشه‌ای، شد. «سرمایه به‌طور عام» در واقع می‌باید عنوان ادامه‌ی رساله‌ی **پیرامون نقد اقتصاد سیاسی** باشد؛ اما مارکس در حالی که این بخش را می‌نوشت — یعنی **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۱-۱۸۶۳** که اساساً همین عنوان را داشت — این مقوله بتدریج ناپدید شد و از آن زمان به بعد فقط به صورت پراکنده به آن اشاره می‌شد.

هنگامی که مارکس برای نخستین بار به مفهوم عام سرمایه پرداخت، آن را هم‌چون سرشت‌نشانی توصیف کرد که هر سرمایه‌ای در اشتراک دارد یعنی جانمایه‌ی آن. [۱۷] نه سرمایه‌هایی وجود دارند نه یک سرمایه، بلکه مفهوم آن چیزی وجود دارد که تاکنون نه به‌عنوان کثرت متعین شده نه به‌عنوان واحد. مسئله‌ی سرمایه‌ها، کثرت، هنگامی پیش کشیده می‌شود که خودتکوینی نظریه گذار به خاص‌بودگی را مطرح می‌کند. موضوع دیگری که دقیقاً با سرمایه‌های «بسیار» مرتبط است، همانا رقابت است. این طرح کلی در **گروندریسه** است:

- در متکامل‌ترین طرح **گروندریسه** [طرح C]، «رقابت»، خاص‌بودگی سرمایه، در همان چارچوب به منزله‌ی «انباشت» گذاشته می‌شود. از سوی دیگر در **سرمایه**، «رقابت» به معنای دقیق کلمه در همان چارچوب «انباشت» نیست.

- در طرح ۱۸۵۸-۱۸۵۷، «انباشت» نه تنها پس از گردش سرمایه بلکه پس از تبدیل سرمایه به سرمایه و سود رخ می‌دهد. در **سرمایه**، انباشت قبل از گردش و تبدیل سرمایه به سرمایه و سود است.
- در طرح ۱۸۵۸-۱۸۵۷، هم رقابت و هم انباشت نه تنها پس از تبدیل سرمایه به سرمایه و سود رخ می‌دهد بلکه حتی پس از تبدیل سرمایه به سرمایه و بهره اتفاق می‌افتد. در **سرمایه**، رقابت بین سود و بهره است.

این‌ها تغییراتی است که باید تبیین شوند. شرح مارکس با تلاش برای دنبال کردن تقسیم‌بندی «مفهوم» توسط هگل، با **عام‌ترین** مقولات آغاز می‌شود یعنی با جان‌مایه‌ی سرمایه؛ اما در مقطع معینی از بسط این شرح، تکثیر سرمایه به بسیاری سرمایه‌های **خاص** مستتر است؛ عامیت در هر کدام از این سرمایه‌ها حک شده است؛ هنگامی که سرمایه مفروض گرفته می‌شود، خود را از خویشتن متمایز می‌سازد و بدین‌سان به سرمایه‌های بسیار تکثیر می‌شود:

«سومین شکل پول، به منزله‌ی ارزشی که نسبت به گردش رویکردی قائم‌به‌ذات و سلبی دارد، سرمایه‌ای نیست که به مثابه‌ی کالای بیرون آمده از فرآیند تولید دوباره وارد مبادله می‌شود تا به پول مبدل شود، بلکه سرمایه‌ای است که در شکل ارزش به خود معطوفی که کالا شده، وارد گردش می‌شود (**سرمایه و بهره**). این شکل سوم، سرمایه را به منزله‌ی چیزی از پیش موجود مفروض می‌گیرد. هم‌هنگام گذار از **سرمایه** به **سرمایه‌های خاص**، سرمایه‌های واقعی را میسر می‌کند؛ زیرا اینک، در این آخرین شکل، سرمایه بنا به مفهوم خود، خود را به دو سرمایه‌ای که به‌طور قائم‌به‌ذات موجودند، تمایز می‌بخشد. آنگاه که ثنویت موجود است، کثرت نیز به‌طور اعم مفروض خواهد بود.» [۱۸]

تا این‌جا، انباشت برای این که سرمایه مفروض گرفته شود لازم نیست. بنا به این طرح، بازتولید نیز بعدتر می‌آید؛ از سوی دیگر، بهره می‌تواند از پیش ارائه شود. علاوه‌براین، بهره باز نمود حلقه‌ی پیوند برای رسیدن از سرمایه به سرمایه‌هاست، و سرمایه‌های بسیار و رقابت به نظر می‌رسد یکی باشند. بنابراین، عامیت منطبق است با سرمایه پیش از مفروض گرفتن کثرت و کثرت به نظر می‌رسد مفروض است با رقابت. انباشت برای حرکت کردن به سرمایه‌ی مفروض لازم نیست.

آیا چنین ساختاری می‌تواند منسجم باشد، یعنی آیا سرمایه می‌تواند بدون انباشت یا قبل از انباشت مفروض گرفته شود؟ و آیا ما می‌توانیم قبل از رقابت بهره‌داشته باشیم؟ [۱۹] به نظر می‌رسد انباشت گذار تعیین‌کننده برای حرکت به سرمایه‌ی مفروض باشد زیرا تغییر در جایگاه آن در نظریه است که بازتعریف رابطه‌ی عامیت و خاص‌بودگی را تعیین می‌کند. اکنون می‌کوشم تا اثبات کنم چگونه و چرا انباشت به بخشی از عامیت بدل می‌شود.

قبلاً در نمایه‌ی ۱۸۶۱ [طرح H]، در فصل چهارم سرمایه به طور عام، عنوان «انباشت اولیه» را می‌یابیم که به فصل‌های پیش‌تری تقسیم می‌شود. [۲۰] فکر اختصاص یک فصل به انباشت قبل از مفروض‌گرفتن سرمایه در این‌جا به وضوح بیان می‌شود، حتی اگر هنوز به شکل ترکیبی باشد که در آن هیچ تمایز معینی بین انباشت اولیه و انباشت مشخصاً سرمایه‌داری وجود ندارد.

با این حال، نخستین شرح برنامه‌ریزی‌نشده‌ی انباشت نقداً در **گروندریسه**، درست بعد از مقوله‌ی ارزش اضافی نسبی، وجود دارد. مارکس به اثرات بازسرمایه‌گذاری ارزش اضافی تولیدشده در فرآیند پیشین تولید می‌پردازد. [۲۱] ما دومین اتفاق برنامه‌ریزی‌نشده را در گردش داریم که در آن مارکس بین انباشت اولیه و انباشت مشخصاً سرمایه‌داری، [۲۲] و بین سرمایه‌ی افزوده‌ی I و سرمایه‌ی افزوده‌ی II تمایز قائل شد. [۲۳] قبل از این نخستین پیش‌نویس قانون جمعیت ارائه شده بود. [۲۴] ما آشکارا به مقولاتی می‌پردازیم که در **سرمایه** بخشی از نظریه‌ی انباشت هستند. طبق طرحی که مارکس در آن لحظه دنبال می‌کرد، این مقولات باید بعداً مورد توجه قرار می‌گرفت، اما آشکارا این **شرح دیالکتیکی خود موضوع بود** که آن‌ها را به جای درست‌شان رساند.

این چارچوب جدید برای انباشت، که برای اولین بار در **گروندریسه** تلاش شد، دوباره در بخش پایانی **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱** از سر گرفته می‌شود [۲۵] که در آن‌جا، هم‌هنگام، موضوعاتی مانند انباشت، بازتولید عام، رابطه بین یک و چند سرمایه، و سطوح انتزاع‌شان به وضوح مطرح می‌شوند.

انباشت در **سرمایه** در مجلد اول است، بازتولید عام به‌عنوان شکلی از انباشت اجتماعی گسترده در مجلد دوم است (گردش سرمایه بین آن‌هاست) و کل قبل از رابطه‌ی سرمایه/ سود است که در چارچوب عامیت قرار می‌گیرد.

مارکس در جلد اول **سرمایه** توضیح می‌دهد که چرا انباشت پیش‌نیاز سرمایه‌ی مفروض است: برای این که سرمایه یک فرایند خودتکوین‌یابنده باشد، لازم است پیش‌فرض‌هایش را به‌عنوان نتیجه ایجاد کند. کار زنده را به این منظور در این فرایند می‌گنجاند تا ارزش اضافی به دست آورد. سرمایه تا جایی وجود دارد که این فرایند را بارها و بارها تکرار کند و این متضمن مکرر آن چیزی است که در همان فرایند واقعی ایجاد کرده است. بنابراین **بازتولید**، که به شکل انباشت در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری رخ می‌دهد، بخشی از **ذات** مفهوم سرمایه است. فرایند واحد تولید، حلقه‌ای **ذاتی** در زنجیره‌ای است که بازتولید خود و دیگران را پیش‌فرض می‌گیرد و هم‌هنگام پیش‌فرض است. [۲۶]

عبارت «خود و دیگران» مسئله‌ی کثرت را درون انباشت مطرح می‌کند، اما این خود شرح است که ما را به آن جا می‌برد. در **سرمایه**، در واقع، کثرت سرمایه‌ها را قبل از سود و قبل از گردش می‌یابیم. این بدان معنی است که نه تنها انباشت، بلکه سرمایه‌های «بسیار» قبل از مفروض گرفتن سرمایه ظاهر می‌شوند. می‌کوشیم بفهمیم چرا این امر منطقی‌اً لازم است.

اولاً این امر به این دلیل منطقی‌اً لازم است که «کالا» «سلول اقتصادی» شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، شکلی که «محصولات» در آن به خود می‌گیرند. تولید کالایی تولیدکنندگان مستقل و منفرد را پیش‌فرض می‌گیرد (بنابراین کثرتی از بازیگران از همان ابتدا یعنی «سطح صفر» از قبل مطرح است). حتی اگر فرض کنیم که اینها در اصل سرمایه‌دار نیستند، آن‌ها سرمایه‌دار خواهند شد زیرا (i) پول فقط در صورت تبدیل به سرمایه به قدر کفایت مفروض گرفته می‌شود، (ii) سرمایه تمایل به رشد و گسترش به همه‌ی شاخه‌های تولید دارد (دقیقاً به دلیل بارآوری بالاترشان). اگر تولید کالایی عام است، پس همه چیز به‌عنوان کالا تولید می‌شود، از جمله وسایل تولید و نیروی کار؛ بنابراین فرایند تولید فقط در شرایط سرمایه‌داری امکان‌پذیر خواهد بود. کسانی که قصد مشارکت در بازتولید اجتماعی دارند، صرفاً بر اساس قوانین سرمایه‌داری می‌توانند این کار را انجام دهند.

این روند تعمیم را خود مارکس در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱** مطرح کرده است. [۲۷] علاوه بر این، زمانی که مارکس گردش سرمایه‌ها را به‌عنوان یک کل در نظر می‌گیرد، ضرورت وجود سرمایه‌های بسیار پیش از سود به صراحت به‌عنوان درونمایه گزیده می‌شود.



با این حال، آنچه ما در هر دو پاره‌ی اول و دوم مجلد دوم با آن سروکار داشتیم، همیشه چیزی بیش از یک سرمایه فردی، حرکت بخش مستقلی از سرمایه اجتماعی، نبود. با این حال، مدارهای سرمایه‌های فردی به هم پیوسته‌اند، آن‌ها یکدیگر را پیش‌فرض می‌گیرند، و دقیقاً از این طریق به هم پیوستگی است که حرکت سرمایه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دهند. همان‌طور که معلوم شد یک کالای واحد چیزی جز یک قلم در رشته‌ای از دگردیسی‌های کل جهان کالا نیست، اکنون سرمایه فردی به‌عنوان یک قلم در سلسله دگردیسی‌های سرمایه‌ی اجتماعی ظاهر می‌شود. [۲۸]

ثانیاً این امر به این دلیل منطقی‌لاً لازم است که این واقعیت که کل تولید در شرایط سرمایه‌داری صورت می‌گیرد به معنای تحقق آن توسط **یک** سرمایه نیست؛ برعکس، این دقیقاً همان چیزی است که غیرممکن است. ما در واقع می‌دانیم که هر تولیدکننده در درازمدت سرمایه‌دار می‌شود، نه این که فقط **یک** سرمایه‌دار وجود داشته باشد، زیرا تولید هنوز تولید کالایی است (ما هنوز رابطه‌ی کالا-پول، مبادله و غیره را داریم).

مارکس به وضوح در گروندریسه امکان‌ناپذیری سرمایه‌ی جامع و فراگیر را بیان می‌کند: «از آن‌جا که ارزش شالوده‌ی سرمایه را می‌سازد، یعنی ضرورتاً از طریق مبادله به ازای **ارزش مابه‌ازا** وجود دارد، خود را ضرورتاً از خویش دفع می‌کند. بنابراین **یک سرمایه‌ی جامع و فراگیر** بدون وجود سرمایه‌های بیگانه‌ای که در برابرش قرار داشته باشند و بتواند با آن‌ها مبادله کند ... چیزی پوچ و عبث است. دفع کردن یکدیگر در روابط بین سرمایه‌های متعدد پیشاپیش در ارزش مبادله‌ای تحقق یافته مستتر است.» [۲۹]

سرانجام این امر به این دلیل منطقی‌لاً لازم است که کثرتی از عاملان از همان آغاز حضور دارند، زیرا این پیش‌فرضی است تلویحی در مفهوم کالا. در عوض، ما به واسطه‌ی سرمایه روندی درونی داریم که هر تک تولیدکننده را به سرمایه‌دار تغییر می‌دهد.

به این دلیل است که ما نیاز به انباشت داریم تا سرمایه را مفروض بگیریم. علاوه‌براین، برای این که انباشت را به طریق خاصی داشته باشیم، هم‌چنین باید تحلیل نخستینی از روابط میان سرمایه‌ها (متکثر) و انباشت‌شان (بنابراین دستخوش گردش نیز می‌شوند) داشته باشیم. کل فرایند انباشت سرمایه‌های «بسیار» (بازتولید عام اجتماعی) باید در مفهوم عامش قبل از خاص‌بودگی و رقابت گنجانده شده باشد. [۳۰] بازتولید عام اجتماعی واپسین حلقه قبل از خاص‌بودگی است.

مارکس در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱** از سرشت مقدماتی بازتولید عام اجتماعی — یعنی انباشت از طریق سرمایه‌های بسیار — آگاه بود. مارکس در آن جا عبارات زیر را نوشت: «علاوه‌براین، ضروری است که فرایند گردش یا بازتولید را قبل از بررسی سرمایه‌ی مفروض — سرمایه و سود — شرح دهیم، زیرا باید نه تنها تبیین کنیم که سرمایه چگونه تولید می‌کند بلکه سرمایه چگونه تولید می‌شود. اما حرکت بالفعل از سرمایه‌ی موجود نشئت می‌گیرد — یعنی برپایه‌ی تولید سرمایه‌دارانه‌ی توسعه‌یافته که از خود آغاز می‌شود و خود را پیش‌فرض می‌گیرد.» [۳۱]

من فرایندی را که تک سرمایه‌ای خود را بازتولید می‌کند «انباشت I» می‌نامم. از همان آغاز معلوم می‌شود که بازتولید این تک سرمایه روابطی را با «دیگران» برقرار می‌کند (دیدیم که در پایان این دیگران فقط می‌توانند سرمایه باشند). هر یک حلقه‌ای در یک زنجیر است و برای مفروض گرفتن مشخصاً انباشت یک تک واحد باید شرط انباشت هر یک از آن‌ها را در رابطه‌ای متقابل در نظر بگیریم. آن شرایط انتزاعی که اجازه می‌دهد تا کانونی از سرمایه‌های تک متعدد در کل باقی بمانند چیست؟ پاسخ به این پرسش همان بازتولید اجتماعی عام است که من آن را «انباشت II» می‌نامم.

تفاوت اصلی از طرح اول این است که اگرچه ما سرمایه‌های بسیار داریم، هنوز خاص‌بودگی یا رقابت نداریم. در واقع، ما هنوز درباره‌ی روند هر سرمایه‌ای که بدین‌سان عمل می‌کند و می‌کوشد سرمایه‌های دیگر را خلع کند تحقیق نکرده‌ایم. برعکس سوال مارکس این است: چه شرایط مادی، که به‌عنوان ارزش ظاهر می‌شود، اجازه می‌دهد تا چنین کانونی بقا یابد و رشد کند؟ ما در شرف مشاهده‌ی کلیت سرمایه هستیم، اما نه در شرف مشاهده‌ی سرمایه‌ای خاص.

با این که می‌توانیم ابتدا انباشت تک سرمایه‌ای را در نظر بگیریم تا قوانین عامش را نشان دهیم، اما نمی‌توانیم به‌درستی به سود برسیم، زیرا تک انباشت به انباشت جامعه در کل نیاز دارد.

هسته‌ی تمایز در **گروندریسه** بین عامیت و جزئیت — یعنی گذر از سرمایه به‌عنوان یک کل به سرمایه‌های خاص — غیرقابل قبول از کار در می‌آید. سرمایه‌های «بسیار» از قبل در عامیت ضروری هستند، اگرچه این به معنای رقابت نیست. برعکس، در **گروندریسه** سرمایه‌های بسیار و رقابت در همین چارچوب بودند.

پس تفاوت اصلی بین عامیت و خاص‌بودگی پس از این تغییر چیست؟ اولاً، ما در عامیت نگرشی عام به کل داریم و ثانیاً تولید و مصرف تقارن دارند. مارکس ابتدا می‌خواهد چگونگی کار مقوله‌ها را در شرایطی ناب مطالعه کند، یعنی کنار گذاشتن اثرات مختل‌کننده‌ی رقابت و مشکلات مرتبط با تحقق. البته این‌ها حاشیه‌ای نیستند، اما نقش تعیین‌کننده‌ی آن‌ها بعداً به طور خاص بررسی خواهد شد.

این شرط هنوز در مجلدهای اول و دوم **سرمایه** و برای بخش اول جلد سوم معتبر است. مارکس در حالی که به انباشت می‌پردازد، ادعا می‌کند که در آن سطح دو بند انتزاعی وجود دارد: (۱) همه‌ی کالاهای تولیدشده فروخته می‌شوند و همه‌ی وسایل تولید را می‌توان بدون مشکل در بازار خریداری کرد، یعنی: مشکلات گردش و تحقق فعلاً مورد توجه قرار نگرفته است؛ (۲) فرض بر این است که ارزش اضافی به شکل‌های خاص‌تر و مشخص‌تر نظیر سود یا بهره یا رانت که به سطح متعین‌تر و پیشرفته‌تر تعلق دارند تقسیم نمی‌شود. [۳۲] این دو بند قبلاً در گردش ساده نیز معتبر بودند [۳۳] و همچنان در گردش سرمایه نیز معتبر هستند. توجه داشته باشید که گردش سرمایه از همان ابتدا همواره بخشی از عامیت در نظر گرفته شده است، این امر در مورد بازتولید اجتماعی در پایان مجلد دوم نیز صادق است، جایی که مارکس به صراحت می‌گوید حتی اگر سرمایه‌های بسیار و جای‌گزینی و بازتولید مادی آن‌ها را داشته باشیم، این به معنای «خاص» بودن آن‌ها نیست؛ آن‌ها به‌عنوان سرمایه‌های متعدد خودارزش‌افزای خاص در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه به‌عنوان اجزای مولکولی کل عمل می‌کنند. بنابراین می‌توانیم مطالعه اولیه‌ی درباره‌ی سرمایه‌های بسیار درون عامیت داشته باشیم. [۳۴]

چارچوب **گروندریسه** حذف شد زیرا دیالکتیک خود موضوع حاکی از تکوین منسجم‌تری است که خطوط کلی آن در ساختار جدید ترسیم شده است. با این حال، محدودیت‌های دیگر ساختار اصلی نیز باید برطرف شود.

«طرح تغییرات مفهوم سرمایه به‌طور عام از نظر مارکس میان سال‌های

۱۸۵۷-۱۸۵۸ و ۱۸۶۵-۱۸۶۳»

خاص‌بودگی/جزییت	عامیت/کلیت	
رقابت	آن‌چه تولید می‌شود مصرف می‌شود دست‌غیب	
سرمایه‌ی واحد/سرمایه‌های بسیار انباشت	سرمایه به‌مثابه کل تقسیم نمی‌شود	طرح اولیه
رقابت	آن‌چه تولید می‌شود مصرف می‌شود دست‌غیب	
سرمایه‌ی واحد/سرمایه‌های بسیار انباشت	سرمایه به‌مثابه کل به سرمایه‌های واحد/سرمایه‌های بسیار تقسیم می‌شود انباشت	طرح نهایی

## ۲. خاص‌بودگی

دستاوردهای اصلی ناشی از فرایند انباشت عبارتند از

۱. آن‌چه پیش‌فرض گرفته شد (رابطه‌ی سرمایه/کار، پیش‌شرط‌های مادی تولید و نظایر آن) اکنون توسط خود سرمایه مفروض گرفته می‌شود؛ اکنون سرمایه می‌تواند یک فرایند باشد؛

۲. ما بازتولید اجتماعی تمام‌عیار به‌مثابه یک کل با سرمایه‌های بسیار داریم که هنوز برای عمل کردن آزاد نیستند. مارکس اکنون نیاز دارد که این دو بُعد نظریه‌اش را تلفیق کند: کل باید پویه‌های سرمایه‌های خاصی را که معطوف به ارزش‌افزایی هستند در بر بگیرد. بنابراین، سرمایه را دیگر نمی‌توان میانگین ذهنی در نظر گرفت و باید به نتیجه‌ی پویه‌های واقعی‌شان بدل شود تا به‌طور مشخص مفروض گرفته شود و از سطح مشخص‌تر دیگری از انتزاع آغاز کند.

ارزش‌افزایی تولیدشده نتیجه‌ی کل فرایند تولید سرمایه‌داری (تولید + گردش) است و این فرایند یک فرایند خودتکوین‌یابنده است. فرآورده‌ی کارش، ارزش‌افزایی، هم‌چون نتیجه‌ی کل به‌نظر می‌رسد و بنابراین در

سطح ظاهر به نظر می‌رسد که نرخ آن را باید با ارجاع به کل سرمایه‌ی پیش‌ریخته در نظر گرفت و نه فقط با ارجاع به بخش متغیر آن. بدین‌سان ما سود داریم و نرخ سود. در طرح اولیه‌ی این گام نهایی<sup>۱</sup> عامیت بود که بعدها به واسطه‌ی موضوع دیگر یعنی «بهره» به سمت خاص‌بودگی حرکت کرد.

مارکس پس از این تغییرات هنوز بهره را در نظر نمی‌گیرد بلکه کنش متقابل «خاص» سرمایه‌ها را بررسی می‌کند که شکل‌های جدال دوسویه‌شان برای خودارزش‌افزایی یعنی برای سود است. هر یک قوانین عام خود را (سود سرمایه) را به‌عنوان عامل خاص در میان انواع عوامل خاص دیگر تحقق می‌بخشد. تاکنون ما به این سرمایه‌های گوناگون هستنده به‌عنوان امر ضروری نگریسته‌ایم، اما آن‌ها را وجوه تبعی پویه‌های سرمایه به مثابه یک کل تلقی کرده‌اند؛ اکنون ما پیش می‌رویم و کنش خاص آن‌ها را به‌عنوان تحقق‌دهندگان بالفعل عامیت در نظر می‌گیریم. در این مقطع مارکس یکی از بندهای انتزاع عامیت را کنار می‌گذارد: عرضه دیگر با تقاضا برابر نیست. مارکس کنش متقابل سرمایه‌ها را در شرایطی که نه براساس میانگین تثبیت‌شده از بیرون به مثابه یک فرضیه بلکه آزادانه در انطباق با حرکت واقعی‌شان عمل می‌کنند، با جزییات پژوهش می‌کند. [۳۵]

مارکس دو نوع رقابت را در نظر می‌گیرد: رقابت اول درون شاخه است و برای همه‌ی محصولات تحقق‌یافته (و فروخته) در آن شاخه قیمت بازار ایجاد می‌کند. این ارزش نقداً ارزش اجتماعی است که با ارزش‌های فردی منطبق نیست (فقط کالاهای تولیدشده توسط سرمایه‌ها که شرایط فنی میانگین را به کار می‌برند واجد مقدار ارزش فردی‌اند که با ارزش اجتماعی منطبق است). نوع دوم رقابت میان شاخه‌های متفاوت است و قیمت تولید ایجاد می‌کند. این، میانگین میانگین است یعنی یک قیمت بازار خاص که سودش هم‌هنگام اجتماعاً میانگین است. مارکس برای نخستین بار در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱** به این نتیجه رسید. [۳۶]

این استدلال بار دیگر در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۳** از سرگرفته می‌شود، ضمن آن که قوانین رقابت که قیمت‌های تولید را به‌عنوان نتیجه می‌دهد به واسطه‌ی انگلس در مجلد سوم **سرمایه** شرح داده می‌شود. مثلاً بنگرید به قطعات زیر:

«آن‌چه رقابت به‌ویژه در یک سپهر موجب می‌شود، همانا تثبیت ارزش و قیمت بازار یک‌دست انواع ارزش‌های فردی کالاهاست. اما فقط رقابت سرمایه‌ها در سپهرهای **متفاوت** است که قیمت تولید را به وجود می‌آورد، قیمتی که نرخ‌های سود را بین آن سپهرها هم‌تراز می‌سازد.» [۳۷]

«گفتیم که رقابت نرخ‌های سود سپهرهای متفاوت تولید را هم‌تراز می‌کند تا نرخ میانگین سود را ایجاد کند، و دقیقاً از همین راه ارزش‌های محصولات این سپهرهای گوناگون به قیمت‌های تولید بدل می‌شوند... این خروج و ورود بی‌وقفه‌ی سرمایه‌ها که بین سپهرهای گوناگون تولید رخ می‌دهد، حرکات صعودی و نزولی را در نرخ سود ایجاد می‌کند که کمابیش یک‌دیگر را خنثی می‌کنند و به این ترتیب، در همه‌جا گرایش به تحویل نرخ سود به مقدار مشترک و عمومی واحدی دارند.» [۳۸]

نرخ عمومی سود برای کل جامعه دیگر یک مفهوم انتزاعی نیست بلکه نتیجه‌ی پویای واقعی سرمایه‌های خاص است. نمونه‌ی خاص میانگین عام را متجسد می‌کند. این میانگین اجتماعی به وضوح میانگین تغییرناپذیری نیست که یک بار تثبیت شده است؛ این میانگین دقیقاً از پی دو روند رقابت به سمت «استانداردهای» جدید تغییر می‌کند. [۳۹]

اما دستاورد تعیین‌کننده‌ای که ما به آن علاقه‌مندیم این است که میانگین اجتماعی مفروض اکنون نتیجه‌ی فرایند واقعی سرمایه‌های رقیب است؛ مقادیر انتزاعی که به کل ارجاع داده می‌شوند، اکنون سود مشخصی‌اند که توسط شاخه‌ی خاصی از تولید حاصل شده است. میانگین که آشکارا تغییر خواهد کرد، اما میانگین دیگری جایگزین آن خواهد شد. خاص و عام در یک لحظه‌ی واحد بالفعل هستند. این نتیجه حلقه‌ی رابطی است برای پیش رفتن به سمت تکینگی. خواهیم دید که سرمایه‌ی بهره‌دار برای رسیدن به چنین نتیجه‌ای بسیار مهم است، اما بهره مقوله‌ی دیگری است که جایگاهش از **دست‌نوشته‌های ۱۸۵۱-۱۸۵۷** تا **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۳** تغییر می‌کند. [۴۰]

### ۳. به سوی تکینگی

مارکس در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱**، پس از تحلیلی از گرایش نزولی نرخ سود، برای نخستین بار به مسائلی می‌پردازد که با بسط بیش‌تر نظریه مرتبط است، مسائلی که پیش‌تر به طور پراکنده خاطر نشان شده بودند. لازم است بفهمیم که آیا این مقولات با طرح مفهوم تکینگی که در ۱۸۵۸-۱۸۵۷ ترسیم شد منطبق است یا خیر. مارکس در نامه‌ی نقل‌شده به انگلس [بنگرید به طرح F] درباره‌ی تقسیم کتاب سرمایه به چهار موضوع و مبحث سخن گفت. در گروندریسه، از پی خاص‌بودگی (رقابت) تکینگی مطرح شده است که خود به سه موضوع تقسیم می‌شود [بنگرید به طرح C]: اعتبار، سرمایه‌ی سهامی و بازار پول. بازسازی

منطق درونی این بخش و پیوند آن با بخش قبلی با تقلیل فزاینده‌ی ترمینولوژی دیالکتیکی کار دشوارتر شده است.

ما در این جا تفاوت دیگری را با عطف به **گروندریسه** می‌یابیم؛ منطق استدلال نشان می‌دهد که برای پیش‌روی به تکینگی سرمایه‌ی بهره‌دار لازم است. در **دست‌نوشته‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۷** این گامی بود میان عامیت که با رابطه‌ی سرمایه/بهره به پایان رسید، و خاص بودگی. ما در سطور بالا دیدیم که مارکس آن را چگونه تعریف کرد. [۴۱] پایان عامیت همانا رابطه‌ی سرمایه/بهره،  $M-M'$  بود یعنی مقدار بیش‌تری پول در مقایسه با سرمایه پیش‌ریخته. پویشی که آن را ایجاد کرد در نتیجه‌اش ناپدید می‌شود؛ ما به‌عنوان نوعی واقعیت پول بیش‌تری داریم. به نظر می‌رسد که «شیء» پول می‌تواند پول بیش‌تری تولید کند، گویی این کیفیت آن است. این بنیاد مقوله‌ی «سرمایه‌ی بهره‌دار» و «بت‌واره‌پرستی سرمایه» (با «بت‌واره‌پرستی کالاها» اشتباه گرفته نشود). این تعریف متوالیاً تاحدی حفظ و تا حدی تغییر می‌کند.

همین مفهوم با کلمات زیر از نو در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۳** بررسی می‌شود:

«وضعیت در خصوص سرمایه‌ی بهره‌دار متفاوت است، و این دقیقاً همان چیزی است که ویژگی خاص آن را تشکیل می‌دهد. صاحب پولی که می‌خواهد آن را به منزله‌ی سرمایه‌ی بهره‌دار ارزش‌افزایی کند، آن را به شخص دیگری می‌دهد، را به گردش می‌اندازد و به‌عنوان سرمایه به کالا بدل می‌کند؛ به‌عنوان سرمایه نه تنها برای خود، بلکه برای دیگران. این پول صرفاً برای شخصی که آن را واگذار می‌کند، سرمایه نیست، بلکه از همان ابتدا به‌عنوان سرمایه در اختیار دیگری قرار می‌گیرد، به‌عنوان ارزشی که واجد ارزش مصرفی آفریننده‌ی ارزش اضافی یا سود است.» [۴۲]

این دو شرح می‌تواند شبیه به نظر برسد اما تفاوت‌شان اساسی است، دقیقاً به دلیل تغییر در چارچوب عامی که پیش‌تر واکاوی کردیم.

چنان‌که دیدیم، عامیت عبارت است از یک میانگین ذهنی که می‌باید از آن آغاز کرد تا به میانگین مفروض واقعی رسید. این امر به مدد کنش سرمایه‌های «بسیار» در رقابت حاصل می‌شود که به سود میانگین و قیمت‌های تولید می‌انجامد. برای مفروض‌گرفتن «سرمایه‌ی بهره‌دار» به‌عنوان وجه وجودی فرایند واقعی، عامیت صرف کافی نیست؛ برای این که سرمایه به مثابه یک چیز **درک شود**، عواملان فرایند در سطح جامعه

لازم است به نحوی از این «میانگین» آگاه شوند؛ وجود ثمره‌ی میانگین سرمایه باید به لحاظ اجتماعی به مثابه یک واقعیت درک شود، واقعیتی که «به‌طور طبیعی» توسط سرمایه ایجاد می‌شود، صرف‌نظر از فرایند واقعی که آن را به وجود می‌آورد. اما این امر فقط پس از آن ممکن است که رقابت میانگین ذهنی را به‌عنوان یک فاکت واقعی یعنی به‌عنوان سود اجتماعی میانگین مفروض بگیرد، چیزی معین و معلوم برای عامل اجتماعی در سطح جامعه. این امر واقعیت به نظر می‌رسد زیرا هم‌چون «امری معلوم» ظاهر می‌شود. [۴۳]

چنین روند سودآوری هم‌چون ویژگی سرمایه/پول به مثابه چیز ظاهر می‌شود، سرمایه می‌تواند به‌عنوان نوعی کالا وام داده شود؛ ارزش مصرفی آن سودآفرین است، گویی ما می‌توانیم فرایند واقعی ارزش‌افزایی را کنار بگذاریم. آن‌چه دستاوردی عام در رابطه‌ی سرمایه/سود بود، به مقوله‌ی اقتصادی چشم‌گیری بدل می‌شود که به واقع در سطح و نیز در ذهن عاملان عمل می‌کند. پیامدها مرتبط و بجا هستند:

«حرکت سرشت‌نشان سرمایه به‌طور کلی، بازگشت پول به سرمایه‌دار، بازگشت سرمایه به نقطه عزیمت آن، در خصوص سرمایه‌ی بهره‌دار شکل کاملاً تصنعی پیدا می‌کند، شکلی که از حرکت واقعی جدا می‌شود... بنابراین در این‌جا برگشت هم‌چون پیامد و نتیجه‌ی رشته‌ای معین از فرایندهای اقتصادی پدیدار نمی‌شود بلکه هم‌چون پیامد قرارداد حقوقی خاص بین خریدار و فروشنده ظاهر می‌شود. دوره‌ی بازگشت به مسیر فرایند بازتولید بستگی دارد؛ در خصوص سرمایه‌ی بهره‌دار، بازگشت آن به‌مثابه سرمایه به نظر می‌رسد که صرفاً به قرارداد میان وام‌دهنده و وام‌گیرنده بستگی دارد. و هم‌چنین بازگشت سرمایه، در پیوند با این مبادله، دیگر هم‌چون نتیجه‌ای ظاهر نمی‌شود که فرایند تولید آن را معین می‌کند بلکه گویی سرمایه وام‌داده‌شده هرگز شکل پول را از دست نداده است. البته این مبادلات عملاً توسط جریان‌های برگشتی واقعی تعیین می‌شود. اما این موضوع در خود مبادله آشکار نیست.» [۴۴]

دو نکته تعیین‌کننده به نظر می‌رسند:

۱. عامیت ارزش‌افزایی به واسطه‌ی رابطه‌ی سرمایه با خود به مثابه کمیت صرف پول (که افزایش کمیت آن هم‌چون ویژگی خود ابژه‌ی «سرمایه» به نظر می‌رسد)، به‌طور مشخص در سرمایه‌ی بهره‌دار تفرد می‌یابد؛ بنابراین، سرمایه‌ی بهره‌دار خود را از همه‌ی فرایندهای مشخص تولید سرمایه‌داری متمایز می‌سازد و به نحو ملموسی بُعد ذهنی‌شان را به نحو ملموسی در مقابل آن‌ها بازنمایی می‌کند. به این طریق، به لحاظ تجربی در



مقابل همه‌ی سرمایه‌های عمل‌کننده‌ی دیگر هم‌چون ذاتشان وجود دارد و این سرمایه‌ها هم‌چون یک شیوه‌ی خاص تجسد آن به نظر می‌رسند. سرمایه‌ی عام به لحاظ پدیداری در مقابل سرمایه‌های خاص هم‌چون شکل غیرمادی حرکتشان، هم‌چون  $M-M'$  به نظر می‌رسد. مارکس در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱** ادعا می‌کند:

«این شکل کاملاً محسوس ارزش ارزش‌افزا یا پول آورنده‌ی پول، و هم‌هنگام شکل کاملاً غیرعقلانی و غیرقابل‌فهم و رازآمیز است. ما در بحث سرمایه از  $M-C-M'$  آغاز کردیم که  $M-M'$  آن فقط یک نتیجه بود. اکنون  $M-M'$  را هم‌چون **سوژه** می‌یابیم... شکل غیرقابل‌فهمی که ما در سطح با آن مواجه می‌شویم و بنابراین نقطه آغاز واکاوی ما را تشکیل داده است، بار دیگر به‌عنوان نتیجه‌ی فرایند یافته می‌شود که در آن شکل سرمایه بیش از پیش با ذات درونی‌اش بیگانه و بی‌ربط می‌شود. ما با پول به‌سان شکل تبدیل‌یافته‌ی کالا آغاز کرد. آنچه به آن رسیدیم **پول به مثابه شکل تبدیل‌یافته‌ی سرمایه** است، درست همان‌طور که می‌دانستیم که کالا پیش‌شرط و نتیجه‌ی فرایند تولید سرمایه است.» [۴۵]

ارزش‌افزایی به‌عنوان ویژگی ذاتی شیء «پول»، معمای متناقضی که نقطه آغاز پژوهش در سرمایه است، اکنون نتیجه‌ی فرایند سرمایه به مثابه یک کل است.

۲. این نقطه آغاز «بت‌واره‌پرستی سرمایه» است. در گردش ساده به نظر می‌رسد که شیء پول فی‌نفسه ارزش باشد؛ اکنون سرمایه است که به نظر می‌رسد شیء ای باشد که فی‌نفسه بهره می‌سازد. [۴۶]

بدین‌سان ما به وجود خاص سرمایه به‌طور عام دست یافته‌ایم. [۴۷] سرمایه‌ی بهره‌دار هم‌چون سرمایه‌ی **تمام‌عیار** ظاهر می‌شود، سرمایه‌ی موجودی که به این اعتبار در مقابل فرآیندهای واقعی تولید‌گویی خودش به تنهایی سود را ایجاد می‌کند، بدون این‌که این فرایندها را از سر بگذرانند. به نظر می‌رسد بهره‌چیزی است که سودآوری طبیعی‌اش را بازپرداخت می‌کند، در حالی که سود به نظر می‌رسد نتیجه‌ی کاربرد مادی واقعی آن کلیت انتزاعی در شاخه‌ای خاص باشد.

مارکس چندین بار در این دست‌نوشته، بر تقسیم سرمایه به سرمایه‌ی بهره‌دار به‌عنوان «سرمایه‌ی در خود» (*Kapital an sich*) (واژگان هگلی) و شکل‌های خاص موجود آن به‌عنوان سرمایه‌های در حال عمل یا سرمایه‌ی جاری تمرکز می‌کند:

«بهره قطعاً به‌عنوان سرچشمه‌ی سرمایه، مجزا، مستقل و بیرون از خود فرایند سرمایه‌داری مفروض گرفته می‌شود. بهره ناشی از **سرمایه به مثابه سرمایه** است. بهره به فرایند تولید وارد و بنابراین از آن حاصل می‌شود. سرمایه آغشته به بهره است. سرمایه بهره را از فرایند تولید استخراج نمی‌کند بلکه آن را به فرایند تولید می‌آورد. مازاد سود بر بهره، مقدار ارزش مازادی که سرمایه صرفاً از فرایند تولید استخراج می‌کند، یعنی ارزش اضافی که به‌عنوان سرمایه جاری تولید می‌کند، شکل خاصی را به‌عنوان **سود صنعتی** (سود کارفرما، صنعتی یا تجاری، بسته به اینکه تأکید بر فرایند تولید باشد یا فرایند گردش)، در مقابل بهره به‌عنوان ایجاد ارزش ناشی از **سرمایه در خود، سرمایه برای خود، سرمایه به مثابه سرمایه** به دست می‌آورد.» [۴۸]

بهره به خودی خود ثمره‌ی سرمایه‌ی در خود است، سود سرمایه‌ی در جریان. تفکیک انتزاعی بُعد واقعی و بُعد ارزشی در تحقق سرمایه، دو بُعدی که در هر سرمایه نهفته است، اکنون به یک بُعد واقعی تبدیل شده است. این بر تضاعف شکل سرمایه‌دار دلالت می‌کند: از سویی، صاحب حقوقی سرمایه؛ از سوی دیگر، سرمایه‌دار واقعی عمل‌کننده:

«دو نوع متفاوت سرمایه وجود ندارد — بهره‌دار و سودآور — بلکه **همان** سرمایه‌ای که در فرآیند تولید به‌عنوان سرمایه عمل می‌کند، سودی تولید می‌کند که بین دو سرمایه‌دار مختلف تقسیم می‌شود — یکی بیرون فرایند، و به‌عنوان صاحب، که معرف سرمایه به معنای دقیق کلمه است (اما شرط اساسی این سرمایه آن است که یک **مالک خصوصی** معرف آن باشد؛ بدون این شرط، این سرمایه به سرمایه‌ای در مقابل کار مزدی بدل نمی‌شود)، و دیگری معرف سرمایه‌ی جاری، سرمایه‌ای که در فرآیند تولید مشارکت دارد.» [۴۹]

در پایان خاص‌بودگی سود میانگینی داریم که شاخه‌ای خاص تولید می‌کند. این گامی ضروری برای پیش رفتن بود. اکنون، آن ارزش‌افزایی میانگین سرمایه به‌عنوان شکل کلی/عام در یک سرمایه‌ی خاص — اما معرف سرمایه به معنای دقیق کلمه — در مقابل همه‌ی سرمایه‌های خاص دیگر وجود دارد. کلیت سرمایه، که در هر یک از آن‌ها حضور دارد، اکنون به طور مشخصی در سرمایه‌ای موجود و خاص در مقابل آن‌ها تجسم یافته است. کل به مثابه خاص وجود دارد و بنابراین تکین است.

این یک بهبود مرتبط بیش‌تر با توجه به طرح کلی در **گروندریسه** است، جایی که سود و بهره در پایان با هم تداخل می‌یابند. منطق خود این موضوع نشان داده است که چگونه می‌توان بهره و سرمایه بهره‌دار را درست پس از رقابت مفروض گرفت و معرف پیوندی به تکینگی شد.

#### ۴. تکینگی

اکنون یک «سرمایه‌ی موجود به طور عام» داریم. اینک باید ببینیم که وقتی به این سطح نهایی انتزاع می‌رسیم، کل سرمایه چگونه عمل می‌کند.

مارکس این بخش را تقریباً به طور انحصاری در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۳** پروراند. تا چند سال پیش می‌توانستیم فقط روایت انگلس از دست‌نوشته‌ی مجلد سوم [سرمایه] را بخوانیم. به لطف نسخه‌ی انتقادی جدید آثار مارکس و انگلس (Marx-Engels Gesamtausgabe) [۵۰]، دست‌نوشته‌ی اصلی در ۱۹۹۲ منتشر شد. [۵۱] این فرصتی بود برای بحث گسترده و عمدتاً درباره‌ی معضل تبدیل. با این حال، آن متن در زمینه‌ی مسئله‌ی سطوح انتزاع، به ویژه درباره‌ی «تکینگی»، نیز بسیار مفید است.

اگر خطوط کلی دست‌نوشته‌ی مارکس را با روایت منتشرشده‌ی انگلس مقایسه کنیم، بلافاصله متوجه می‌شویم که تفاوت‌ها چقدر بجا و مناسب هستند. [در روایت انگلس] به‌ویژه، آن‌چه را که مارکس به‌عنوان فصل پایانی بخش مربوط به سرمایه — اعتبار و سرمایه‌ی مجازی — مشخص کرده بود، به **یک فصل میان** فصل‌های دیگر تبدیل شد، یک موضوع که **کنار** موضوعات دیگر قرار گرفت و نه آن‌که **عنوان کل پاره** باشد. برعکس، مارکس به وضوح قصد داشت یک کل تقسیم‌شده به سه فصل را ساخته و پرداخته کند که به نحو منسجمی به‌عنوان فصل‌های I، II و III مشخص می‌شوند. علاوه بر این، انگلس چندین فصل **ایجاد کرد** و به آن‌ها عنوان هم داد. برخی از آن‌ها بر اساس قطعاتی آماده شده‌اند که مارکس به طرز شیوایی عنوان «سردرگمی» بر آن‌ها نهاده بود. این پاره کولاژی است از نقل‌قول‌ها که به معنای دقیق کلمه آشکارا به شرح مطلب تعلق نداشت (شماره‌ی صفحات نیز متفاوت بود). انگلس با کنار هم قرار دادن نقل‌قول‌ها و افزودن چند صفحه از خود، قبل، بعد و در وسط نقل‌قول‌های مارکس، این قطعات را به یک «متن» تبدیل کرد. اگر موضوع واقعی این بخش به یک فصل میان فصل‌های دیگر بدل شد (همگی در یک سطح) و اگر برخی از آن‌ها را حتی خود انگلس نوشت، بازگشت به دست‌نوشته‌ی اصلی مارکس بسیار مهم است.

همان‌طور که گفته شد، به نظر می‌رسد دست‌نوشته‌ی مارکس شرحی است از یک چارچوب عام با عنوان «اعتبار و سرمایه‌ی مجازی» که به سه گام تقسیم می‌شود:

(۱) بخشی با طرح کلی ویژگی‌های اعتبار سرمایه‌داری: اعتبار تجاری و اعتبار بانکی. [۵۲] در ویراست انگلس، این به فصل بیست و پنجم، اما با چند تغییر، تبدیل شد: انگلس پانوشته‌های زیادی را مستقیماً در متن قرار داد؛

(۲) بخش دوم، جایی که مارکس کارکردهای اعتبار را در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری ترسیم کرد. در این جا او برای اولین بار به طور مشخص به سرمایه‌ی سهامی پرداخت. [۵۳] در کتاب منتشرشده این فصل بیست و هفتم است؛

(۳) شرح این سطح از انتزاع به‌عنوان یک کل که به سه موضوع تقسیم می‌شود. [۵۴] در ویراست انگلس، این فصل‌های بیست و هشتم تا سی و دوم است.

اگر ساختار دست‌نوشته را با فرضیه‌ی چهار سطح انتزاع مقایسه کنیم، شواهد جالبی خواهیم یافت. اول، فصل پنجم را داریم که در آن سرمایه‌ی بهره‌دار نشان‌دهنده‌ی پیوندی است به سمت شرح کل اعتبار و سرمایه‌ی مجازی. اعتبار به‌عنوان کلیت آخرین گام در شرح سرمایه به معنای دقیق کلمه را تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، سرمایه‌ی بهره‌دار به وضوح معرف پیوند با آن است. [۵۵] دوم، مقوله‌های مرکزی اعتبار و سرمایه‌ی سهامی به‌عنوان مشخص‌ترین شکل‌های وجود سرمایه مشخص می‌شوند (می‌توان نشان داد که سرمایه‌ی مجازی با توسعه‌یافته‌ترین شرح سرمایه سهامی مطابقت دارد). این ساختار تکینگی با ساختاری مطابقت دارد که مارکس در **گروندریسه** و در نامه‌ی اشاره‌شده‌ی به انگلس ارائه کرده است. این امر تأیید می‌کند که او ساختاری را بیش‌تر شرح و بسط داده که خطوط کلی آن قبلاً در **گروندریسه** شرح داده شده بود.

تحلیل دقیق این سطح از انتزاع را نمی‌توان در این جا انجام داد. من خودم را به طرحی کلی محدود می‌کنم:

۱. در بخش اول تکینگی، مارکس نشان می‌دهد که چگونه شیوه‌ی تولید توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داری (منطقاً) مقولات از قبل موجود و به ارث برده را دوباره شکل می‌دهد که در این جا اعتباری است از گردش ساده (که از پول به‌عنوان وسیله‌ی پرداخت استنتاج می‌شود)، و آن را در شکلی مناسب برای این سطح جدید انتزاع مفروض می‌گیرد؛ [۵۶] این به پایه‌ی جدید نظام اعتباری سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. [۵۷] اولین مقوله‌ی جدید

همانا مقوله‌ی اعتبار بانکی است: تقسیم کار سرمایه‌داری نشان می‌دهد که کارکردهای مرتبط با مدیریت پول به معنای دقیق کلمه در انحصار یک سرمایه‌دار منفرد، بانک‌دار، است. [۵۸] از آن جایی که پول اکنون یک «شیء بهره‌دار» است، بانک با مدیریت پول دست‌ور کلی سرمایه ( $M-M'$ ) را تحت کنترل خود دارد، گویی پول یک شیء خارق‌العاده است. بنابراین، بانک **نماینده‌ی** پدیداری و **به لحاظ تجربی موجود** سرمایه به معنای دقیق کلمه است. سرمایه به طور عام، که در آغاز یک انتزاع صرف بود، به طور تجربی به‌عنوان یک مقوله در سرمایه بهره‌دار وجود دارد و به لطف سرمایه‌دار کلی، بانک، عمل می‌کند. [۵۹] بازار پولی توسعه‌ی بیش‌تر اعتبار بانکی است. [۶۰]

۲. گام دوم شامل نشان دادن (۱) پیدایش سرمایه سهامی، (۲) ماهیت مجازی آن و سپس (۳) دستیابی عام به این سطح از انتزاع است که در واقع فقط در پرتو نکته‌ی زیر مشخص می‌شود. [۶۱]

۳. گام سوم، توضیح چگونگی عملکرد سرمایه به‌عنوان یک کل است، پس از این که به مشخص‌ترین سطح خود – اعتبار و سرمایه‌ی سهامی – دست یافت. این استدلال خود به سه گام دیگر تقسیم می‌شود. مهم‌ترین موضوع به زندگی‌های مستقل اما به هم پیوسته‌ی سرمایه‌های مجازی و واقعی مرتبط می‌شود.

اول، مارکس برای تعیین ماهیت عام جریان پولی نشان می‌دهد که سرمایه و گردش مفاهیم مستقلی نیستند. او با بحث درباره‌ی شرح‌های توک و فولرتون، مشکل را به کارکردهای متفاوت پول هدایت می‌کند که می‌تواند هم به شکل درآمد و هم به‌عنوان سرمایه وجود داشته باشد. [۶۳]

دوم، نشان می‌دهد که خاستگاه مفهومی سرمایه‌ی سهامی و گرایش طبیعی آن این است که مجازی شوند. بنابراین، بازار پول به سفته‌بازی گسترش می‌یابد. [۶۴] هر سرمایه ماهیتی مضاعف، مادی و پولی، دارد. این دو جداگانه وجود ندارند، اما سرمایه‌های بهره‌دار اجازه می‌دهند که این جدایی ممکن به نظر برسد و بنابراین این دو تقسیم می‌شوند و – هر یک به تنهایی – به ترتیب در بازار مالی و تولید مادی عمل می‌کنند. اولی البته به دومی وابسته است، اما مقادیر ارزش فقط باید در انتها مطابقت داشته باشند؛ تا جایی که اولی تجربه‌های مجازی خود را از سر می‌گذرانند، ارزش آن ظاهراً می‌تواند بنا به عرضه و تقاضا تغییر کند. این باعث انتقال‌های پول واقعی می‌شود.

سوم، مارکس تلاش می‌کند تا رابطه‌ی بین انباشت مجازی، که به نظر می‌رسد مستقل می‌شود، و انباشت واقعی را ترسیم کند. او با ۱) واکاوی اعتبار تجاری ضمن کنار گذاشتن اعتبار بانکی، سپس کنار گذاشتن اعتبار تجاری و بانکی با هم آغاز می‌کند و پیامد آن را بر نرخ بهره بررسی می‌کند؛ [۶۴] سپس ۲) با در نظر گرفتن رابطه‌ی بین سهام ترقی‌یافته و انباشت واقعی سرمایه موضوع را بررسی می‌کند؛ [۶۵] در نهایت، ۳) وحدت حاصل (یا اتحاد مجدد) ارزش (ظاهراً مستقل به مدد کارکرد سرمایه‌ی سهامی و مجازی) و ارزش مصرفی (فرآیند مادی واقعی بازتولید)، شکل انتزاعی و مشخص ثروت در تولید سرمایه‌داری یعنی بحران را بررسی می‌کند. [۶۶]

## نتیجه

طرح مارکس برای کتاب سرمایه در **دست‌نوشته‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۷** به سه بخش اصلی تقسیم شد که به پیروی از مفصل‌بندی هگلی مفهوم عامیت، خاص‌بودگی و تکینگی نامیده شد. مارکس در حین نگارش نظریه‌ی خود بر اساس آن طرح، تغییرات اندکی در آن داد. برخی از ویژگی‌هایی که باید جزیی از خاص‌بودگی می‌بودند، در عامیت (یعنی رابطه‌ی بین یک و چند سرمایه) گنجانده شدند. برخی از ویژگی‌هایی که می‌بایست حلقه‌ی پیوند بین عامیت و خاص‌بودگی باشند، به حلقه‌ی پیوند بین خاص‌بودگی و تکینگی (یعنی سرمایه‌ی بهره‌آور) تبدیل شدند. با این حال، این سه‌گانه (در رابطه با منطق نظام، حتی اگر آن اصطلاحات به صراحت ذکر نشده باشند) همچنان هسته‌ی اصلی شرح دیالکتیکی سرمایه را تشکیل می‌دهد.

اگر در آغاز، مارکس کوشید تا طرح هگل را در موردی خاص به کار گیرد، بعدها فهمید که خود نظریه‌ی سرمایه فقط با پیروی از **منطق دیالکتیکی درونی خود** می‌تواند ساخته و پرداخته شود. به همین دلیل تغییراتی رخ داد و ساختار نهایی دیالکتیکی‌تر و سازگارتر از ساختار اولیه است.

نتیجه این است که **گروندریسه** اولاً برای بسط نظریه به‌عنوان یک کل ناکافی بود، زیرا خاص‌بودگی و تکینگی هنوز مورد توجه قرار نگرفته‌اند؛ ثانیاً، زیرا حتی عامیت نیز نیاز به اصلاحاتی با توجه به سطح انتزاع سرمایه‌های «بسیار» داشت. این تغییرات نشان‌دهنده‌ی بهبود است، زیرا طرح «نهایی» منسجم‌تر و دیالکتیکی‌تر از طرح اولیه است. از سوی دیگر، این به معنای گسست یا ناپیوستگی اساسی بین دست‌نوشته‌ی اول و دست‌نوشته‌های بعدی نیست. برعکس، مارکس طرح کلی (ساختار عمومیت/خاص‌بودگی/تکینگی) را

که در ابتدا در **گروندریسه** ترسیم کرده بود، بسط بیش تری داد. سپس ما در همان طرح تغییراتی (بهبودهایی در رابطه با استحکام کلی نظریه) در اختیار داریم. اما این امر به نتیجه نرسید و یک پیش نویس باقی ماند. [۶۷]

### ضمیمه: طرح‌های مارکس

طرح A
مقدمه بر <b>دست‌نوشته‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۸</b> (MEGA <sup>2</sup> II/1), Marx 1976-81, Marx 1986, p. 45; (P.43)
(۱) تعین‌های انتزاعی عام، که از این رو کم و بیش به همگی شکل‌های جامعه تعلق دارد، اما به معنایی که در بالا ذکر شد. (۲) مقوله‌هایی که ساختار درونی جامعه‌ی بورژوازی را تشکیل می‌دهند و طبقات اصلی بر آن‌ها بنا شده‌اند. سرمایه، کار مزدی، مالکیت زمین. رابطه‌ی آن‌ها با یک‌دیگر. شهر و روستا. سه طبقه‌ی بزرگ اجتماعی. تبادل بین آن‌ها. گردش. نظام اعتباری (خصوصی). (۳) دولت به‌عنوان مظهر جامعه‌ی بورژوازی. در رابطه با خودش واکاوی می‌شود. طبقات «نامولد». مالیات. بدهی ملی. اعتبار دولتی. جمعیت. مستعمرات. مهاجرت (۴) سرشت بین‌المللی تولید. تقسیم کار بین‌المللی. مبادله‌ی بین‌المللی. صادرات و واردات. نرخ تسعیر. (۵) بازار جهانی و بحران‌ها.

طرح B
دست‌نوشته‌های <b>۱۸۵۷-۱۸۵۸</b> (MEGA <sup>2</sup> II/1), Marx 1976-1981, Marx 1986, pp. 194 f.; (p. 187)
I. (۱) مفهوم عام سرمایه. — (۲) خاص‌بودگی سرمایه: سرمایه‌ی در گردش، سرمایه‌ی پایا. (سرمایه به‌عنوان وسیله‌ی امرار معاش، به‌عنوان ماده‌ی خام، به‌عنوان ابزار کار.) (۳) سرمایه به‌عنوان پول.
II. (۱) مقدار سرمایه. انباشت. — (۲) سرمایه بر حسب خود اندازه‌گیری می‌شود. سود. بهره. ارزش سرمایه یعنی سرمایه در تمایز از خود به‌عنوان بهره و سود. (۳) گردش سرمایه: (الف) مبادله‌ی سرمایه با سرمایه. مبادله‌ی سرمایه با درآمد. سرمایه و قیمت؛ (ب) رقابت سرمایه‌ها. (ج) تمرکز سرمایه.
III. سرمایه به‌عنوان اعتبار
IV. سرمایه به‌عنوان سرمایه سهامی

V. سرمایه به عنوان بازار پول.

VI. سرمایه به عنوان منبع ثروت. سرمایه دار.

طرح C

Marx 1986, pp. 205 f.; Marx 1976-1981 (MEGA<sup>2</sup> II/1), ( ۱۸۵۷-۱۸۵۸ دست‌نوشته‌های )  
(p. 199).

I. عامیت: (۱) (الف) تحول سرمایه از پول. (ب) سرمایه و کار (به میانجی کار بیگانه). (ج) عناصر سرمایه که بر اساس رابطه‌ی آن‌ها با کار (محصول، مواد خام، ابزار کار) متمایز می‌شوند. (۲) خاص شدن سرمایه: (الف) سرمایه‌ی در گردش، سرمایه‌ی پایا. برگشت سرمایه. (۳) تکینگی سرمایه: سرمایه و سود. سرمایه و بهره. سرمایه به عنوان ارزش، متمایز از خود به عنوان بهره و سود.

II. خاص بودگی: (۱) انباشت سرمایه. (۲) رقابت سرمایه‌ها. (۳) تمرکز سرمایه‌ها (تفاوت کمی سرمایه به مثابه تفاوتی هم‌هنگام کیفی، به مثابه سنجی حجم و اثر آن).

III. تکینگی: (۱) سرمایه به عنوان اعتبار. (۲) سرمایه به عنوان سرمایه سهامی. (۳) سرمایه به عنوان بازار پول.

طرح D

نامه به لاسال، ۲۲ فوریه ۱۸۵۸، ( Marx and Engels 1973, )  
Marx and Engels 1986, p. 270; (pp. 550 f.

کل اثر به ۶ کتاب تقسیم می‌شود: ۱. درباره‌ی سرمایه (شامل چند فصل مقدماتی). ۲. درباره‌ی مالکیت زمین. ۳. درباره‌ی کار مزدی. ۴. درباره‌ی دولت. ۵. تجارت بین‌المللی. ۶. بازار جهانی.

طرح E

نامه به لاسال، ۱۱ مارس ۱۸۵۸، ( Marx and Engels 1973, )  
Marx and Engels 1986, p. 287; (pp. 553 f.



این [قسمت اول، یعنی: بخشی که مارکس قصد داشت ابتدا برای ناشر بفرستد، که قبلاً به‌عنوان «کل نسبی» تعریف شده بود] شامل ۱. ارزش، ۲. پول، ۳. سرمایه به طور عام (فرآیند تولید سرمایه؛ فرآیند گردش آن، وحدت این دو، یا سرمایه و سود؛ بهره)

طرح F

نامه به لاسال، ۲ آوریل ۱۸۵۸ (Marx and Engels 1986, p. 298; Marx and Engels 1973, pp. ) (312 f.)

۱. سرمایه به چهار بخش تقسیم می‌شود. الف) سرمایه به طور عام. (این جان‌مایه‌ی قسمت اول است.)  
ب) رقابت یا برهم‌کنش سرمایه‌های بسیار. ج) اعتبار، که سرمایه در مقابل سرمایه‌های مجزا عنصری کلی نشان داده می‌شود. د) سرمایه‌ی سهامی به‌عنوان کامل‌ترین شکل (که به کمونیسم بدل می‌شود) همراه با همه‌ی تضادهایش.

طرح G

فهرست هفت دفتر ۱۸۵۷-۱۸۵۸ (Marx 1987, p. 423; *MEGA*<sup>2</sup> II/2, pp. 3 ff.)

III) سرمایه به طور عام

تبدیل پول به سرمایه

(۱) فرآیند تولید سرمایه

الف) مبادله‌ی سرمایه با توانایی کار

ب) ارزش اضافی مطلق

ج) ارزش اضافی نسبی

د) انباشت اولیه

(پیش‌فرض‌های رابطه‌ی سرمایه و کار مزدی)

ه) وارونگی قانون تصاحب (Ricardo VI, 1, 2) (VI, 37, 38).

۲) فرآیند گردش سرمایه

طرح H

طرح ۱۸۵۹ (یا ۱۸۶۱) (Marx 1987, p. 511 ff.; MEGA<sup>2</sup> II/2, pp. 256 ff.)

(۱) تبدیل پول به سرمایه

\* گذار

\* مبادله‌ی بین کالا و توانایی کار

\* فرآیند کار

\* فرآیند ارزش‌افزایی

مفهوم عام ارزش اضافی

افزایش قدرت بارآور، کمیت و کیفیت.

تعداد روزهای کاری هم‌زمان با نیرویی بارآور معین و زمان کار مطلق باید افزایش یابد

روزهای کاری هم‌زمان، همان‌جا.

جمعیت

افزایش نیروی بارآور با رشد بخش ثابت سرمایه در مقایسه با بخش متغیر آن یک‌سان است

چگونه سرمایه باید رشد کند تا بتوان تعداد کارگر یک‌سانی را با نیروی بارآور فزاینده به کار گرفت

زمان در دسترس

ترکیب کار

مک‌کولوک

[۵] ۲) ارزش اضافی مطلق

زمان کار مطلق و لازم

کار اضافی. مازاد جمعیت).

زمان کار اضافی

کار اضافی و کار لازم

سنیور

(۳) ارزش اضافی نسبی

الف) هم‌یاری توده‌ها

(ب) تقسیم کار  
اگر کار آزاد مرکب نباشد، کار برده بارآورتر از کار آزاد است.  
(ج) ماشین آلات  
امتیاز مواد خام (صرفه جویی) از طریق ماشین آلات.  
قیمت کالاها. پرودون  
(۴) انباشت اولیه  
محصول مازاد. سرمایه‌ی مازاد  
سرمایه کار مزدی تولید می‌کند  
انباشت اولیه  
تمرکز توانایی‌های کار  
ارزش اضافی به شکل‌های مختلف و از طرق مختلف  
پیوند ارزش اضافی نسبی و مطلق VII, 23, 24. تکثیر شاخه‌های تولید. جمعیت  
(۵) کار مزدی و سرمایه  
سرمایه، نیروی جمعی، تمدن.  
سرمایه = پیش‌ریزها  
بازتولید کارگر از طریق مزد  
محدودیت‌های خودفرارونده‌ی تولید سرمایه‌داری. زمان دردسترس  
خود کار به کار اجتماعی تبدیل می‌شود  
اقتصاد واقعی. صرفه جویی در زمان کار. اما نه به صورت آنتاگونیستی  
تجلی قانون تصاحب در گردش کالای ساده.  
وارونگی این قانون.

طرح I

پایان ۱۸۶۲ (Marx 1989, pp. 346 f.; Marx 1976–82 (MEGA<sup>2</sup> II/3), p. 1861)

بخش سوم «سرمایه و سود» به صورت زیر تقسیم می‌شود:

- ۱) تبدیل ارزش اضافی به سود. نرخ سود متمایز از نرخ ارزش اضافی.
- ۲) تبدیل سود به سود میانگین. تشکیل نرخ عمومی سود. تبدیل ارزش‌ها به قیمت‌های تولید.
- ۳) نظریه‌های آدام اسمیت و ریکاردو درباره‌ی سود و قیمت تولید.
- ۴) رانت. (نمونه‌ی تفاوت بین ارزش و قیمت تولید).
- ۵) تاریخچه به اصطلاح قانون ریکاردویی رانت.
- ۶) قانون سقوط نرخ سود. آدام اسمیت، ریکاردو، کری.
- ۷) نظریه‌های سود. پرسش: آیا سیسموندی و مالتوس نیز باید در نظریه‌های ارزش اضافی گنجانده شوند؟
- ۸) تقسیم سود به سود صنعتی و بهره. سرمایه‌ی تجاری. سرمایه‌ی پولی
- ۹) درآمد و منابع آن. مسئله‌ی رابطه بین فرآیندهای تولید و توزیع نیز در این جا گنجانده می‌شود.
- ۱۰) جریان‌ها - حرکت‌های پول در کل فرآیند تولید سرمایه‌داری.
- ۱۱) اقتصاد عامیانه.
- ۱۲) نتیجه‌گیری. «سرمایه و کار مزدی».

طرح L

نامه به کوگلمن، ۱۳ اکتبر ۱۸۶۶ (Marx and Engels 1987a, p. 328; Marx 1974, p. 534)

بنابراین، کل کار به بخش‌های زیر تقسیم می‌شود: کتاب اول. فرآیند تولید سرمایه. کتاب دوم. فرآیند گردش سرمایه. کتاب سوم. ساختار کل فرآیند. کتاب چهارم. درباره‌ی تاریخ نظریه.

\* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از

The Four Levels of Abstraction of Marx's Concept of 'Capital.' Or, Can We Consider the Grundrisse the Most Advanced Version

از Roberto Fineschi که در کتاب *In Marx's Laboratory* منتشر شد.

## یادداشت‌ها

[1]. See Tuchscheerer 1980, pp. 222–45; pp. 10–35, and 1975a; and Jahn and Nietzold 1978, pp. 149–52; see also Jahn and Noske 1979, pp. 21–2.

[۲]. مثلاً مارکس در آغاز دهه‌ی ۱۹۵۰ مکتب‌های متفاوت پول‌گرایی را مطالعه کرد. آثار مربوط به این موضوع اساساً به آلمانی است. بنگرید به مقالات در .Arbeitsblätter 1979a and 1979b.

[۳]. «شیوه‌ی تحقیق» [Forschungsweise] و «شیوه‌ی شرح» [Darstellungsweise] اصطلاحاتی هستند که مارکس برای تعریف روش خود در پس‌گفتار به ویراست دوم آلمانی مجلد اول سرمایه به کار گرفت (در ترجمه‌ی فاکس: «شیوه‌ی پژوهش» و «شیوه‌ی ارائه») (Marx 1993, p. 102). مقوله‌ی «شرح» یا «ارائه» مقوله‌ی تعیین‌کننده‌ای است؛ در واقع، اصطلاح آلمانی «darstellen» فقط به معنای طریقی نیست که نتایج ارائه می‌شوند بلکه به معنای طریقی است که خود نظریه از طریق سطوح متفاوت انتزاع به سوی کلیت پرورانده می‌شود. در واقع صراحتاً هنگامی که مارکس این کلمه را به کار می‌برد به Darstellung هگل اشاره دارد. فرایند شرح نتایج را مطرح می‌کند.

[4]. Vygotskij 1967, p. 91, Jahn and Nietzold 1978, p. 158, Skambraks 1978, pp. 32–3 and Müller 1983, pp. 9–13.

[۵]. درباره‌ی رشد و تکوین نظریه‌ی مارکس در ویراست‌های گوناگون مجلد اول بنگرید به:

Hecker, Jungnickel and Vollgraf 1989, Hecker 1987, Jungnickel 1989, Lietz 1987a and 1987b; Schkedow 1987; Schwarz 1987; Henschel, Krause and Militz 1989; Fineschi 2001, Appendix C, and 2008, Chapter One.

[6]. See Hecker 2009 and Roth 2009.

[7]. See Bellofiore and Fineschi 2009.

[8]. See Reichelt 1973 and Backhaus 1997. For a summary of these debates, see Fineschi 2009b and Elbe 2008.

[۹]. من به این موضع‌ها نخواهم پرداخت. برای مقدمه‌ای درباره‌ی تاثیر تاریخی و حد و مرز کارگرگرایی، بنگرید به: Bellofiore and Tomba 2008.

[۱۰]. به یادداشت شماره‌ی ۵ بنگرید.

[11]. See Fineschi 2006b.

[12]. On the subject see Rosdolsky 1977, pp. 34 ff., pp. 76 ff., Vygotskij 1967, pp. 133 ff., Reichelt 1973, p. 90, Jahn and Nietzold 1978, pp. 166 ff.; Jahn and

Marxhausen 1983, pp. 51 ff., and especially Müller 1978, pp. 62 ff., Schwarz 1974, pp. 246 ff. and 1978, pp. 102 ff., p. 157, pp. 175 ff., pp. 241 ff., pp. 273 ff. For a summary of this debate, see Fineschi 2009a.

[۱۳]. نویسندگان دیگری که بعدها به این موضوع پرداختند، نظیر Heinrich 1989, Arthur 2002a و Moseley 2009 در این دیدگاه سهیم هستند.

[14]. Hegel 1995/6, § 163:

«مفهوم به‌عنوان مفهوم شامل وجوه عامیت، به‌عنوان برابری آزادانه با خود در متعین‌شدگی‌اش، خاص‌بودگی، متعین‌شدگی که در آن امر عام خالص و ناب با خود برابر است، و تکنیکی به مثابه‌ی بازتاب در خود تعین‌های عامیت و خاص‌بودگی، یعنی وحدت منفی با خود در خود و برای خود متعین و در همان حال با خود یا امر عام همان‌ویکی است.» روشن است که این‌جا جای مناسبی برای بررسی معضلاتی نیست که از ترجمه‌ی هگل ناشی می‌شود اما بیان چند نکته لازم است. اولاً، هم در ترجمه‌ی والاس از بند ۱۶۳ و پس از آن در *منطق صغیر* (Hegel 1975) و هم در *علم منطق* میلر (Hegel 1969) §§1323 ff. Begriff به Notion ترجمه شده. این امر وقتی «مفهوم» سرمایه مارکس را در نظر می‌گیریم، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. در مورد مقوله‌ی «عام»، چند نکته ضروری است. هگل این مفهوم را در سه‌گانه‌ی *Allgemeinheit / Besonderheit / Einzelheit* ارائه می‌کند که عبارت است از «عامیت/خاص‌بودگی/تکنیکی». بنابراین *Allgemeinheit* به درستی «عامیت» ترجمه می‌شود. باید توجه داشته باشیم که این همان کلمه‌ای است که مارکس هنگام صحبت از «سرمایه به‌طور عام» به کار می‌برد. بنابراین، در آلمانی ما یک کلمه و یک مقوله داریم، در حالی که در انگلیسی گاهی «Universality»، گاهی «Generality» یا «سرمایه به‌طور عام» داریم که در واقع «عامیت سرمایه» است. مشکلات بیش‌تر با «*Einzelheit*» مطرح می‌شود. هم والاس و هم میلر آن را به «فردیت» ترجمه می‌کنند، مشابه ترجمه ایتالیایی کروچه. در ترجمه‌های جدیدتر، به‌ویژه به زبان ایتالیایی، محققان ترجیح داده‌اند از «تکنیکی» استفاده کنند تا از تفسیرهای سوء بلکه نادرست جلوگیری کنند. در واقع، در نظریه‌ی هگل یک مفهوم مناسب به نام «*Individualität*» وجود دارد که مشخصاً به فلسفه‌ی طبیعت، بخش دوم: فیزیک (اما نه فقط آن‌جا) مرتبط است. در وجه دوم، این «*Individualität*» مطابقت دارد — همان‌طور که هگل صریحاً بیان می‌کند — با وجه «جزییت» (Hegel 1995/6, § 252). در *علم منطق*، این مفهوم به مفهوم «زندگی» و «فرد زنده» مرتبط است (Hegel 1996b, pp. 473 ff.). این تمایز در انگلیسی ناپدید می‌شود و می‌تواند باعث تفسیر نادرست مفهوم تکنیکی شود، که کلیت بازتابیده به خود است. کلیت به‌عنوان امر کلی در امر جزئی وجود دارد، در حالی که امر فردی به معنای دقیق کلمه امر کلی نیست؛ بلکه فقط به صورت نهفته امر کلی است، نه در خود و برای خود. «توجه داشته باشید که «هم‌ارز عام» عملاً «هم‌ارز کلی» نیز هست. این ترجمه‌ی گمراه‌کننده را خود مارکس در ویراست فرانسوی جلد اول *سرمایه* مطرح کرد و بعداً انگلس در ویراست انگلیسی به کار برد. چنین ترجمه‌هایی احتمالاً به دلیل قصد او برای رواج مقوله‌های دیالکتیکی بوده است» (Fineschi 2009a, )

73 p.). در شکل ارزش، هم‌ارز کلی/عام نتیجه‌ی یک بسط است که قبلاً از شکل «تکین» و «جزیی» هم‌ارز عبور کرده است. در واقع، این مقولات در **سرمایه** نیز مطرح می‌شوند.

[۱۵]. من در این جا وارد «سطح صفر» نمی‌شوم زیرا خودش یک مقاله‌ی کامل است. فقط در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳** – **۱۸۶۱** بود که مارکس سرانجام تصمیم گرفت این بخش را به‌عنوان بخشی از **سرمایه** در نظر بگیرد. بنگرید به Boldyrew 1989, pp. 157 ff. من این مشکل را در این جا کنار گذاشتم تا به مسئله‌ی عامیت/ خاص‌بودگی/ تکینگی بپردازم.

[۱۶]. کتاب مربوط به سرمایه، به مفهومی که در طرح اصلی شش کتابی که مارکس در طرح D و در مقدمه‌ی **پیرامون نقد اقتصاد سیاسی** ارائه کرد.

[17]. See Marx 1993, p. 352.

[18]. Marx 1993, p. 449 (translation modified); Marx 1976–81 (MEGA<sup>2</sup> II/1), pp. 358 f.

[۱۹]. «مفروض‌گرفته‌شدن» به چه معناست؟ سرمایه برای این که مفروض گرفته شود، باید آن چیزی را که در آغاز (به طور منطقی) پیش‌فرض می‌گرفت و توسط آن مفروض نشده بود، به‌عنوان نتیجه‌ی خود تولید کند. سرمایه برای این که «فرآیند» باشد، لازم است چیزی را بازتولید کند که در نتیجه‌ی فرآیند خودش داده و معلوم است. ما باید مشخص کنیم که آیا چنین موقعیتی از پیش‌فرض‌ها می‌تواند بدون انباشت منطقی سازگار باشد یا خیر.

[۲۰]. در انگلیسی معمولاً «انباشت بدوی» (primitive accumulation) نامیده می‌شود.

[21]. Marx 1993, pp. 386 (f.; Marx 1976–81 (MEGA<sup>2</sup> II/1), pp. 294 ff.

[22]. Marx 1993, pp. 459 f.; Marx 1976–81 (MEGA<sup>2</sup> II/1), pp. 367 ff.

[23]. Marx 1993, pp. 456 f.; Marx 1976–81 (MEGA<sup>2</sup> II/1), pp. 365 f.

[24]. Marx 1993, pp. 398 f.; Marx 1976–81 (MEGA<sup>2</sup> II/1), pp. 306 f.

[25]. Marx 1976–82 (MEGA<sup>2</sup> II/3), pp. 2243 ff.

[26]. See Marx 1990a, pp. 711 ff.; Marx 1991a (MEGA<sup>2</sup> II/10), pp. 506 ff.; cf. *Manuscript of 1861–3*, Marx 1976–82 (MEGA<sup>2</sup> II/3), pp. 2243 ff.

[27]. Marx 1976–82 (MEGA<sup>2</sup> II/3), pp. 2223.

[28]. Marx 1992c, pp. 429 f.; Marx 2008, p. 328.

[29]. Marx 1993, p. 421; Marx 1976–81 (*MEGA*<sup>2</sup> II/1), p. 334.

[۳۰]. این مثال روشنی است از این که چگونه باید میراث هگل را در مارکس در نظر بگیریم. مارکس در آغاز شماتیک‌وار از الگوی هگل پیروی می‌کند و می‌کوشد کثرت سرمایه‌ها را از عامیتی استخراج کند که صراحتاً منطق آن را در نظر دارد. این نگرشی به‌شدت غیردیالکتیکی و نفی روش خود هگل به‌شمار می‌آید. مارکس در حالی که مدل خود را ساخته و پرداخته می‌کند، سرانجام می‌فهمد که نظریه‌اش تنها در صورتی می‌تواند منسجم باشد که از منطق دیالکتیکی خود پیروی کند و ارائه دهد، نه منطق خارجی که به آن اعمال شود. به نظر من این یکی از اشتباهاتی است — یک اشتباه روش‌شناختی — که بسیاری از محققان مدت‌هاست آن را تکرار می‌کنند: تلاش برای اعمال منطق هگل به نظریه‌ی سرمایه مارکس، به جای احترام به خود روش هگل، یعنی پیروی از دیالکتیک خود موضوع — در این مورد، «سرمایه». تکرار شماتیک‌وار الگوهای هگل خطای لاسال بود که توسط خود مارکس در نامه‌ای به انگلس به شدت مورد انتقاد قرار گرفت (نامه به انگلس، ۱ فوریه ۱۸۵۸، در مارکس و انگلس ۱۹۸۶، صص. ۲۶۰ و پس از آن).

[31]. Marx 1976–82 (*MEGA*<sup>2</sup> II/3), p. 1134.

[۳۲]. «بنابراین، از یک سو، در این جا فرض می‌کنیم که سرمایه‌دار کالاهایی را که تولید کرده به ارزش آن‌ها می‌فروشد، و ما نگران بازگشت بعدی آن‌ها به بازار، یا شکل‌های جدیدی که سرمایه در سپهر گردش به خود می‌گیرد، یا شرایط مشخص بازتولید پنهان در آن شکل‌ها نیستیم. از سوی دیگر، ما به تولیدکننده‌ی سرمایه‌دار به‌عنوان صاحب کل ارزش اضافی، یا شاید بهتر، به‌عنوان نماینده‌ی همه‌ی کسانی که غنیمت را با او تقسیم خواهند کرد، رفتار می‌کنیم.»

Marx 1990a, p. 710; Marx 1991a (*MEGA*<sup>2</sup> II/10), pp. 505 f.

[۳۳]. فرض کنیم... هر قطعه پارچه‌ی موجود در بازار چیزی جز زمان کار اجتماعاً لازم نداشته باشد. با وجود این، همه‌ی این قطعات در کل ممکن است شامل زمان کار صرف‌شده‌ی بیش از حد باشند. اگر بازار نتواند کل این کمیت را به قیمت معمولی ۲ شیلینگ در یارد هضم کند، این ثابت می‌کند که بخشی از کل زمان کار اجتماعی بیش از حد به شکل بافندگی صرف شده است. ... تقسیم کار، محصول کار را به کالا تبدیل می‌کند و از این طریق تبدیل آن را به پول ضروری می‌سازد. در عین حال، تصادف مشخص می‌کند که آیا این تغییر جوهری موفق می‌شود یا خیر. با این حال، در این جا، ما باید به این پدیده به شکل خالص آن نگاه کنیم، و بنابراین باید فرض کنیم که به طور عادی پیش رفته است» (تأکید من).

Marx 1993, pp. 202 f.; Marx 1976–81 (*MEGA*<sup>2</sup> II/1), pp. 101 f.

[۳۴]. برابری تقاضا با عرضه پیش‌شرط عام مجلد دوم است: «برای اینکه این شکل‌ها را در حالت ناب خود درک کنیم، باید از همه‌ی جنبه‌هایی که هیچ ربطی به تغییر و ایجاد شکل‌ها ندارند انتزاع کنیم. بنابراین، در این جا فرض خواهیم کرد که هم کالاها به قیمت خود فروخته می‌شوند و هم شرایطی که در آن این اتفاق می‌افتد تغییر نمی‌کند» (Marx 1992c, p. 109; Marx 2008, p. 28). علاوه‌براین، این تقارن پیش‌فرض بازتولید اجتماعی عام با سرمایه‌ها و جای‌گزینی مادی



شرایط تولید است، اما بدون رقابت: «به‌علاوه، فرض می‌کنیم که نه تنها محصولات به ارزش خود مبادله می‌شوند بلکه در ارزش مؤلفه‌های سرمایه‌ی مولد هیچ زیروروشدنی رخ نمی‌دهد» (Marx 1992c, p. 469; Marx 2008, p. 365). [۳۵]. فقط در این زمینه و با در نظر گرفتن شکاف — یعنی ناپیوستگی و پیوستگی بین سطوح متفاوت انتزاع می‌توان مسئله‌ی تبدیل را به درستی مطرح و حل کرد.

[36]. Marx 1976–82 (*MEGA*<sup>2</sup> II/3), p. 854.

[37]. Marx 1991b, p. 281; Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), p. 255.

[38]. Marx 1991b, p. 310; Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 278 f.

بدیهی است که نمی‌توانم در این جا وارد مسئله‌ی تبدیل شوم، اما اگر در نظر بگیریم که نظریه‌ی ارزش فصل اول بخشی از عامیت است و ارزش‌های بازار (و سپس قیمت‌های تولید) بخشی از خاص‌بودگی هستند، می‌توانیم نه تنها مسئله را به صورت‌های متفاوت مطرح کنیم، بلکه راه‌حل متفاوتی نیز برای آن پیشنهاد کنیم. در حالت دوم، برای تعیین مقادیر ارزش، اینکه چه چیزی و چه مقدار تولید می‌شود به همان اندازه ضروری است که چه چیزی و چه مقدار مصرف شده است. تلاش برای مقایسه‌ی قیمت‌ها و ارزش‌ها به‌عنوان دو معیار متفاوت اندازه‌گیری همیشه منجر به تناقض‌هایی می‌شود. اما آن‌ها این رابطه را ندارند: آن‌ها دو سطح متفاوت انتزاع یک چیز هستند (رابطه‌ی کالاها/پول). گذرا اشاره می‌کنم که هنگامی که **فرض نکنیم** عرضه برابر با تقاضا است، این که در گردش ساده چه چیزی و چه مقدار تولید/مصرف می‌شود برای تعیین مقادیر ارزش تعیین‌کننده است. اما این فقط یک فرض برای مطالعه‌ی کارکرد مدل در شرایطی است که حتی مانعی وجود ندارد، نه به این دلیل که مصرف اساسی نیست.

[۳۹]. بنابراین، مقادیر ارزش، در این سطح، بر اساس استانداردهای تولید به دست آمده از طریق رقابت تعیین می‌شوند. بنابراین، اندازه‌گیری مقادیر ارزش از طریق زمان کار پس از معلوم شدن استانداردها (و برای یک دوره‌ی معین آن‌ها معلوم هستند) ممکن است. این نشان می‌دهد که مقادیر ارزش هرگز پیشینی معلوم نیستند (و این انتقادی است تند از نظریه‌ی سنتی — به اصطلاح — کار پایه‌ی ارزش، تعریفی که هرگز توسط مارکس استفاده نشده و بوهم باورک ابداع کرده است!) زیرا مصرف است که اساساً آن‌ها را مشترکاً تعیین می‌کند (ما قبل از مبادلات نمی‌توانیم بدانیم کدام و چه تعداد از کالاهای قبلاً تولید شده مصرف می‌شوند). اما، هم‌هنگام به طور ضمنی دلالت بر آن دارد که این موارد را می‌توان با زمان کار تا زمانی که استانداردها باقی می‌مانند اندازه‌گیری کرد. مقادیر ارزش در درازمدت با کار مجسم تعیین می‌شوند، اما این روند ناشی از رابطه‌ی متقابل تولید و مصرف است که هر دو برای تثبیت «استانداردهای» حاصل ضروری هستند. مارکس در دست‌نوشته‌ی مجلد سوم به این استانداردها ارجاع می‌دهد، اما این ارجاعات در نسخه‌ی چاپی ناپدید شدند (Marx 1991b, pp. 295)؛ f.: Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2, p. 268). «اگر یک فروشنده ارزان‌تر تولید کند و بتواند آسان‌تر زیر قیمت دیگران بفروشد، با فروش زیر قیمت فعلی بازار یا ارزش بازار سهم بیشتری از بازار را به خود اختصاص می‌دهد، در نتیجه

این کار را انجام می‌دهد و زمانی که این امر آغاز می‌شود، به تدریج دیگران را مجبور می‌کند که شکل یا تولید ارزان‌تری را ارائه کنند و از این رهگذر کار اجتماعاً لازم را به سطح جدید و پایین‌تری کاهش می‌دهد.» ترجمه‌ی ویراست انگلس دقیق نیست. متن آلمانی از «میزان» استفاده می‌کند، نه «سطح»: «auf ein neues geringeres Maß reduziert». با این حال، اصل نوشته‌ی مارکس این بود: «auf einen neuen standard reducirt»؛ «به یک استاندارد جدید».

[۴۰]. بخشی از «خاص‌بودگی» نیز گرایش به کاهش نرخ سود است که به نظر من می‌توان آن را اولین تلاش برای تبیین نظریه‌ی چرخه‌های اقتصادی خواند. به Fineschi 2001 و اخیراً Reuten 2004 بنگرید. در واقع، این فصل و هم‌چنین ویراست دوم درباره‌ی تبدیل ارزش‌ها به قیمت به نظر می‌رسد در نیمه راه بین کلیت و جزیت قرار دارد. من نمی‌توانم این نکته را در این جا عمیق‌تر باز کنم. با این حال، فکر می‌کنم که این یکی از دلایل اصلی است که چرا محققان راه‌حل‌های بسیار متفاوتی را برای این مسائل پیشنهاد کرده‌اند و چرا یافتن راه‌حل مناسب بسیار دشوار است. در واقع مارکس این دو سطح را در کنار هم قرار داد و نتوانست میانجی‌گری مناسبی ارائه دهد. فصل نهم، که نیازی به رقابت ندارد، در کنار فصل دهم است که به آن نیاز دارد. در فصل مربوط به تنزل نرخ سود، رشد ترکیب ارگانیک که نیازی به رقابت ندارد، در کنار پیش‌نویس نظریه‌ی چرخه است که به آن نیاز دارد. این مسائل با تغییر طرح مارکس مرتبط است که در پایان سال ۱۸۶۲ رخ داد [نگاه کنید به طرح I]؛ تغییر بیش‌تر در زمانی رخ داد که مارکس در حال نوشتن **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۵-۱۸۶۴** بود. بنگرید به نخستین تلاش برای تجزیه و تحلیل این قطعات دشوار در Fineschi 2008, Chapter Two and Fineschi 2011. نسخه‌ی تجدیدنظرشده‌ی مقاله‌ی دوم در مجموعه مقالات کنفرانس سال ۲۰۱۱ سمپوزیوم بین‌المللی نظریه‌ی مارکسی منتشر خواهد شد.

[41]. Marx 1993, p. 449; Marx 1976–81 (*MEGA*<sup>2</sup> II/1), pp. 358 f.

[42]. Marx 1991b, p. 464; Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), p. 416.

[۴۶]. مارکس این گذار را برای نخستین بار در **دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱** مطرح کرد که به «درآمدها و سرچشمه‌های آن» می‌پردازد. این دست‌نوشته حتی در زمینه‌ی این موضوع اساسی و مهم است.

[44]. Marx 1991b, pp. 469 f.; Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), p. 421.

[45]. Marx 1971, pp. 466 f. (ترجمه تغییر کرده است); Marx 1976–82 (*MEGA*<sup>2</sup> II/3), p. 1464.

[۴۶]. کلمات مارکس صریح هستند: «در سرمایه‌ی بهره‌دار، رابطه‌ی سرمایه به تصنیف‌ترین و بت‌واره‌ترین شکل خود می‌رسد... اما با این همه خود را هم‌چون محصول رابطه‌ای اجتماعی به نمایش می‌گذارد و نه به‌عنوان محصول یک شیء محض»:  
Marx 1991b, p. 515 (ترجمه تغییر کرده است); Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), p. 461.

«شیء پول (پول، کالا، ارزش) اکنون به سادگی یک شیء سرمایه است؛ نتیجه‌ی فرآیند کلی بازتولید هم‌چون خصوصیتی به نظر می‌رسد که به خود شیء فی‌نفسه انتقال داده می‌شود یعنی به صاحب پول یعنی صاحب کالاها در شکل همیشه مبادله‌پذیرش، چه بخواهد این پول را به‌عنوان پول خرج کند و چه آن را به‌عنوان سرمایه وام دهد. بنابراین، در سرمایه‌ی بهره‌دار، این بت‌واره‌ی خودکار به شکل ناب خود، ارزش خودارزش‌آفرین، پول آفریننده‌ی پول، بسط می‌یابد و شکل ناب آن دیگر هیچ نشانه‌ای از خاستگاهش ندارد. رابطه‌ی اجتماعی بر اساس رابطه‌ی یک چیز، پول، با خودش، به کمال می‌رسد. به جای تبدیل واقعی پول به سرمایه، در این‌جا فقط شکلی از این عاری از محتوا داریم»: Marx 1991b, p. 516; Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 461 f.

[۴۷]. این موضوع قبلاً در *دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱* بیان شده بود: «از سوی دیگر، سرمایه‌ی بهره‌دار، کمال بت‌واره است. این سرمایه است در شکل نهایی خود — به این عنوان معرف فرآیند تولید و فرآیند گردش است — و بنابراین در یک دوره‌ی زمانی معین سود معینی می‌دهد. این تعیین فقط در قالب سرمایه‌ی بهره‌دار، بدون میانجی‌گری فرآیند تولید یا فرآیند گردش، باقی می‌ماند. خاطرات گذشته هنوز در سرمایه و سود باقی مانده است، اگرچه به دلیل واگرایی سود از ارزش اضافی و سود یکسانی که همه‌ی سرمایه‌ها به دست می‌آورند — یعنی نرخ عمومی سود — سرمایه بسیار مبهم می‌شود، چیزی تاریک و رازآمیز.» «این بت‌واره‌ی خودکار در سرمایه‌ی بهره‌دار به کمال می‌رسد، ارزش خودارزش‌افزا، پولی که پول می‌سازد، و در این شکل دیگر هیچ رد و نشانی از خاستگاه خود را حمل نمی‌کند. این رابطه‌ی اجتماعی به‌عنوان رابطه‌ی چیزها (پول، کالا) با خودشان به کمال می‌رسد ... واضح است که سرمایه، به‌عنوان خاستگاه اسرارآمیز و خودکار مولد بهره، یعنی خاستگاه افزایش [خود]، اوج خود را در سرمایه و بهره می‌یابد. بنابراین به ویژه در این شکل است که سرمایه برای بازنمایی [Vorstellung] وجود دارد. این سرمایه‌ی تمام‌عیار است»:

Marx 1971, pp. 454 f. (translation modified); Marx 1976–82 (*MEGA*<sup>2</sup> II/3), p. 1454 [48]. Marx 1971, p. 490 (translation modified); Marx 1976–82, p. 1490.

[49]. Marx 1971, p. 473; Marx 1976–82 (*MEGA*<sup>2</sup> II/3), p. 1471.

[50]. On the *MEGA* and its history, see Mazzone 2002 and the Introduction to Bellofiore and Fineschi 2009.

51. Marx 1992b. See other manuscripts for Volume III in Marx 2003.

بقیه‌ی دست‌نوشته‌ها در ۲۰۰۳ در جلد سوم مجلد چهارم ویراست دوم مگا منتشر شده است.

[52]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 468–75.

[53]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 502 ff.

[54]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 506–61, 584–97.

[۵۵]. مارکس در چند قسمت مجدداً تأکید می‌کند که اعتبار به منزله اوج سرمایه بهره‌دار و مفهوم سرمایه به مثابه یک کل است: «سرمایه بهره‌دار از شکلی خاص و متناظر با تولید سرمایه‌داری در اعتبار برخوردار می‌شود. این شکلی است که خود تولید سرمایه‌داری ایجاد کرده است.»

Marx 1971, p. 518 (translation modified); Marx 1976–82 (*MEGA*<sup>2</sup> II/3), p. 1514.  
See also Marx 1971, pp. 468 f.; Marx 1976–82 (*MEGA*<sup>2</sup> II/3), p. 1466.

[56]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 469 f.; Marx 1991b, pp. 525 f.

[57]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), p. 535; Marx 1991b, p. 610.

[58]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), p. 387; Marx 1991b, p. 431.

[59]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), p. 463; Marx 1991b, p. 517.

در این جا، نقطه اوج ایده‌ای را می‌یابیم که مارکس قبلاً در *دست‌نویسته‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۸* ترسیم کرده بود: «قبل از این که جلوتر برویم، فقط یک نکته. **سرمایه به طور عام**، متمایز از سرمایه‌های خاص، در واقع (۱) **فقط به‌عنوان یک انتزاع** ظاهر می‌شود؛ نه یک انتزاع دل‌خواه، بلکه انتزاعی که به ویژگی‌های خاصی چنگ می‌زند که سرمایه را از سایر شکل‌های ثروت — یا شیوه‌هایی که در آن تولید (اجتماعی) گسترش می‌یابد — متمایز می‌کند. این‌ها تعین‌هایی هستند مشترک با هر سرمایه به معنای اخص کلمه، یا هر مبلغ معینی از ارزش را به سرمایه تبدیل می‌کنند. و تمایزات درون این انتزاع نیز ویژگی‌های انتزاعی‌اند که هر نوع سرمایه را مشخص می‌کنند، از این جهت که ایجاب یا سلب آن‌هاست (مانند سرمایه‌ی پایا یا سرمایه در گردش)؛ (۲) با این حال، سرمایه به طور عام، **تمایز** از سرمایه‌های واقعی خاص، خود یک وجود **واقعی** است... برای مثال، سرمایه در این **شکل عام**، اگرچه متعلق به سرمایه‌داران منفرد است، در **شکل عنصری** آن به‌عنوان سرمایه، سرمایه‌ای را تشکیل می‌دهد که در بانک‌ها انباشته و از طریق آن‌ها توزیع می‌شود و... خود را مطابق با نیازهای تولید توزیع می‌کند... با این که امر عام از یک سو فقط یک نشانه‌ی ذهنی تمایز [ *gedachte differentia* ] *specifica* است، هم‌هنگام یک شکل واقعی خاص است در کنار شکل امر خاص و امر تکین.»

Marx 1993, pp. 449 f.; Marx 1976–81 (*MEGA*<sup>2</sup> II/1), p. 359.

[60]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 440 f.; Marx 1991b, pp. 490 f.

[61]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 502 ff.

[62]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 506 f.; Marx 1991b, pp. 575 f.

[63]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 536 (f.); Marx 1991b, pp. 610 ff.

[64]. Ibid.

[65]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), p. 542; Marx 1991b, pp. 619 f.

[66]. Marx 1992b (*MEGA*<sup>2</sup> II/4.2), pp. 540, 543, 594 f.; Marx 1991b, pp. 609, 620, 638 f.

[۶۷]. دست‌نوشته‌های اخیراً منتشر شده برای مجلدهای دوم و سوم و همچنین مطالب مربوط به بازنگری مجلد اول که پس از ۱۸۶۷ نوشته شده، هیچ طرح کلی جدیدی از ساختار نظریه‌ی کل سرمایه یا کتاب‌های منفرد ارائه نمی‌دهد. این امر باید به طور جدی مورد توجه قرار گیرد. در واقع، برخی استدلال می‌کنند که چون مارکس از آنچه نوشته بود راضی نبود و اعلام کرد که می‌خواهد تغییراتی ایجاد کند، ما اجازه داریم در مورد این که اگر می‌توانست کارش را به پایان برساند گمانه‌زنی کنیم که چه کار متفاوتی انجام می‌داد. با این حال، شواهد این است که مارکس هیچ تغییر اساسی در طرح کلی نظریه خود ایجاد نکرده است. این واقعیت که نظریه‌ی سرمایه‌ی مارکس کاری است ناتمام به ما اجازه نمی‌دهد کارهای او را کنار بگذاریم و نظرات مفسران را در مورد اصلاحات فرضی هرگز تحقق نیافته جای‌گزین نوشته‌های مارکس کنیم. به نظر من این یک اشتباه روش‌شناختی مرتبط است.

#### منابع:

Arbeitsblätter 1979a, *Arbeitsblätter zur Marx-Engels-Forschung*, 8, Halle (Saale).

— 1979b, *Arbeitsblätter zur Marx-Engels-Forschung*, 9, Halle (Saale).

Arthur, Christopher J., 2002a, 'Capital in General and Marx's Capital' in Campbell and Reuten (eds.) 2002.

Backhaus, Hans-Georg 1997, *Dialektik der Wertform. Untersuchungen zur marxschen Ökonomiekritik*, Freiburg: ça ira.

Bellofiore, Riccardo and Roberto Fineschi (eds.) 2009, *Re-reading Marx: New Perspectives after The Critical Edition*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.

Bellofiore, Riccardo and Massimiliano Tomba 2008, 'Quale attualità dell'operaismo', in Wright 2008.

Boldyrew, Igor 1989, 'Wie und wann entstand das 1. Kapitel der Erstaufgabe des "Kapitals" (1867)?', *Beiträge zur Marx-Engels-Forschung*, 27: 157–65.

Campbell, Martha and Geert Reuten (eds.) 2002, *The Culmination of Capital: Essays on Volume 3 of Capital*, London: Palgrave.

Elbe, Ingo 2008, *Marx im Westen. Die neue Marx-Lektüre in der Bundesrepublik seit 1965*, Berlin: Akademie.

Fineschi, Roberto 2001, *Ripartire da Marx. Processo storico ed economia politica nella teoria del 'capitale'*, Naples: La Città del Sole.

Fineschi, Roberto, 2006b, 'Nochmals zum Verhältnis Wertform – Geldsform – Austauschprozess', *Neue Aspekte von Marx' Kapitalismus Kritik*, Berlin: Argument.

——— 2008, *Un nuovo Marx. Filologia e interpretazione dopo la nuova edizione storico-critica* (MEGA<sup>2</sup>), Rome: Carocci.

——— 2009a, "'Capital in General" and "Competition" in the Making of Capital: The German Debate', *Science & Society*, 17, 1: 54–76.

——— 2009b, 'Dialectic of the Commodity and Its Exposition. The German Debate in the 1970s – A Personal Survey', in Bellofiore and Fineschi (eds.) 2009.

——— 2011, 'Überlegungen zu Marx' Plänen einer Kapitaltheorie zwischen 1857 und 1865' in Vollgraf, Sperl and Hecker (eds.) 2011.

Hecker, Rolf 1987, 'Zur Entwicklung der Werttheorie von der 1. zur 3. Auflage des ersten Bandes des "Kapitals" von Karl Marx (1867–1883)', *Marx-Engels-Jahrbuch*, 10: 147–98.

——— 2009, 'New Perspectives Opened by the Publication of Marx's Manuscripts of Capital, Vol. II', in Bellofiore and Fineschi (eds.) 2009.

Hecker, Rolf, Jürgen Jungnickel and Carl-Erich Vollgraf 1989, 'Zur Entwicklungsgeschichte des ersten Bandes des "Kapitals" (1867 bis 1890)', *Beiträge zur Marx-Engels-Forschung*, 27: 16–32.

Hegel, Georg Wilhelm Friedrich 1969, *Hegel's Science of Logic*, translated by Arnold V. Miller, George Allen & Unwin.

——— 1995/6, *Enzyklopädie der philosophischen Wissenschaften*, Frankfurt am Main: Suhrkamp.

——— 1996b, *Wissenschaft der Logik*, volume 2, Frankfurt am Main: Suhrkamp.

Heinrich, Michael 1989, 'Capital in General and the Structure of Marx's Capital. New Insights from Marx's "Economic Manuscript of 1861–63"', *Capital & Class*, 38: 63–79.

Henschel, Bernhard, Werner Krause and Hans-Manfred Miltz 1989, 'Die wissenschaftliche Bedeutung und die Übersetzungsproblematik der französischen Ausgabe des ersten Bandes des "Kapitals" von 1872–1875', *Marx-Engels-Jahrbuch*, 12: 184–202.

Jahn, Wolfgang and Thomas Marxhausen 1983, 'Die Stellung der "Theorien über den Mehrwert" in der Entstehungsgeschichte des "Kapitals"', in *Der zweite Entwurf des "Kapitals"*. *Analysen – Aspekte – Argumente*, Berlin: Dietz Verlag.

Jahn, Wolfgang and Roland Nietzold 1978, 'Probleme der Entwicklung der Marxschen politischen Ökonomie im Zeitraum von 1850 bis 1863', in *Marx-Engels-Jahrbuch*, 1: 145–74. Jahn and Noske 1979 Jungnickel 1989

Lietz, Barbara 1987a, 'Zur Entwicklung der Werttheorie in den "Ergänzungen und Veränderungen zum ersten Band des "Kapitals" (Dezember 1871–Januar 1872)', *Beiträge zur Marx-Engels-Forschung*, 23: 26–33.

—— 1987b, 'Ein Ausgangsmaterial für die 2. deutsche Auflage und die autorisierte französische Ausgabe des ersten Bandes des "Kapitals"', *Beiträge zur Marx-Engels-Forschung*, 24: 76–84.

Marx, Karl 1971 [1861–3], *Theories of Surplus Value*, Part III, Moscow: Progress Publishers.

—— 1976–81, 'Ökonomische Manuskripte 1857/58', 2 volumes, in *Marx and Engels 1976–*, II/1.

—— 1976–82, *Marx-Engels Gesamtausgabe (MEGA), Division 2, Volume 3, Parts 1–6*, Berlin: Dietz Verlag.

—— 1990a [1867], *Capital* Volume I, translated by Ben Fowkes, London: Penguin.

—— 1991a, 'Das Kapital. Kritik der politischen Ökonomie. Erster Band. Hamburg 1890', in Karl Marx and Friedrich Engels, *Gesamtausgabe*, MEGAII/10.

—— 1991b, *Capital. A Critique of Political Economy*, Volume III, translated by David Fernbach, London: Penguin.

—— 1992b [1894], *Ökonomische Manuskripte 1863–1867* in *Marx and Engels 1976–*, II/4, edited by Manfred Müller, Jürgen Jungnickel, Barbara Lietz, Christel Sander, and Artur Schnickmann, Berlin/Amsterdam: Dietz Verlag/Internationales Institut für Sozialgeschichte Amsterdam.

—— 1992c, *Capital. A Critique of Political Economy*, Volume II, translated by David Fernbach, London: Penguin.

—— 1993 [1857–8], *Grundrisse*, translated by Martin Nicolaus, London: Penguin Books.

—— 2003, ‘Manuskripte zum dritten Buch des Kapitals. 1871 bis 1882’ in *Marx and Engels 1976–*, II/14.

—— 2008, ‘Das Kapital. Kritik der politischen Ökonomie, zweiter Band. Hamburg 1885’, in *Marx and Engels 1976–*, II/13. Berlin: Dietz.Mazzone 2002

Moseley, Fred 2008, ‘The Development of Marx’s Theory of the Distribution of Surplus-Value in the Manuscript of 1861–63’, in Bellofiore and Fineschi (eds.) 2009.

Müller, Manfred 1978, ‘Auf dem Wege zum “Kapital”. Zur Entwicklung des Kapitalbegriffs von Marx in den Jahren 1857–1863’, Berlin DDR: das europäische Buch.

—— 1983, ‘Die Bedeutung des Manuskripts “Zur Kritik der politischen Ökonomie” 1861–1863’, in *Der zweite Entwurf. Analyse – Aspekte – Argumente*, Berlin DDR.

Nietzold, Roland, Hannes Skambraks und Günter Wermusch (eds.) 1978, “... unsrer Partei einen Sieg erringen”. *Studien zur Entstehungs- und Wirkungsgeschichte des “Kapitals” von Karl Marx*, East Berlin: Die Wirtschaft.

Reichelt, Helmut 1973 [1970], *La struttura logica del concetto di capitale in Marx*, Bari: De Donato.Reuten 2004

Rosdolsky, Roman 1977 [1968], *The Making of Marx’s ‘Capital’*, London: Pluto Press.

Roth, Regina 2009, ‘Karl Marx’s Original Manuscripts in the Marx-Engels-Gesamtausgabe (MEGA): Another View on Capital’, in Bellofiore and Fineschi (eds.) 2009.

Schkedow, Wlamidir 1987, ‘Die Untersuchungsmethode der Entstehungs- und Entwicklungsgeschichte der kapitalistischen Produktionsweise im “Kapital”’, in *Marxistische Studien. Jahrbuch des IMSF* 12, I: 232–7.

Schwartz, Nancy L. 1979, ‘Distinction Between Public and Private Life. Marx on the zoon politikon’, *Political Theory*, 2: 245–66.

—— 1987, ‘Die Geldform in der 1. und 2. Auflage des “Kapital”. Zur Diskussion um die “Historisierung” der Wertformanalyse’, in *Marxistische Studien. Jahrbuch des IMSF*, 12, I: 200–13.

Skambraks, Hannes 1978, ‘Der Platz des Manuskripts “Zur Kritik der politischen Ökonomie” von 1861–1863 im Prozeß der Ausarbeitung der



proletarischen politischen Ökonomie durch Karl Marx', in Nietzold, Skambraks and Wermusch (eds.) 1978.

Tuchscheerer, Walter 1980 [1968], *Prima del 'Capitale'. La formazione del pensiero economico di Marx (1843/1858)*, Firenze: La Nuova Italia.

Vollgraf, Carl-Erich, Richard Sperl und Rolf Hecker (eds.) 2011, Das 'Kapital' und *Vorarbeiten, Entwürfe und Exzerpte*, Berlin: Argument.

Vygotskij, Vitali S. 1967, *Geschichte einer großen Entdeckung*, Berlin: *Die Wirtschaft*.

Wright, Steve 2008, *L'assalto al cielo: per una storia dell'operaismo*, Rome: Edizioni Alegre.